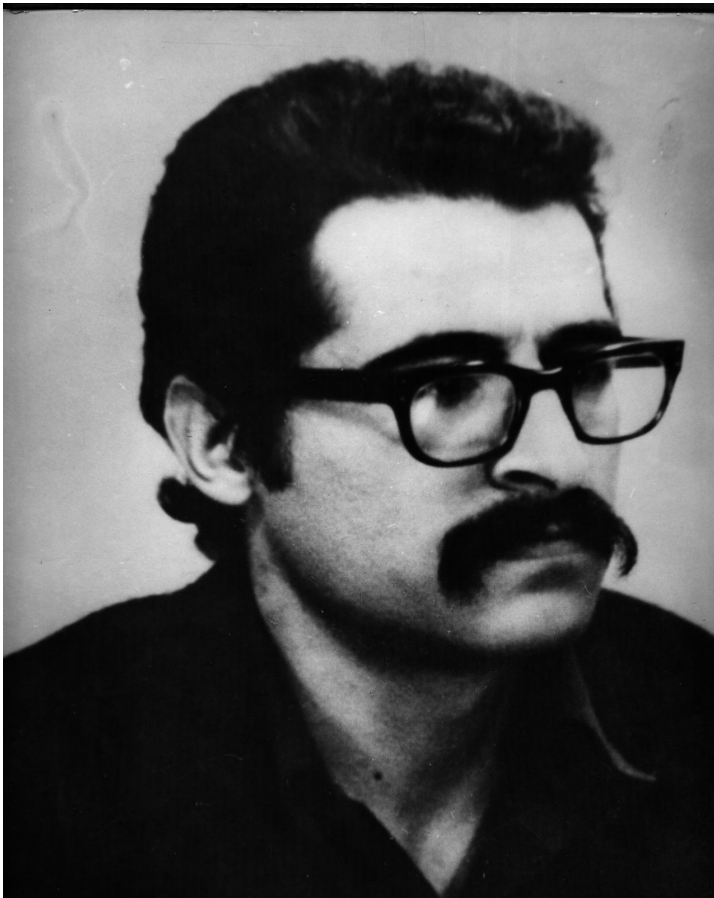


ادای دین به یک رهبر کمونیست برجسته!



به مناسبت انتشار مجدد
«مارکسیست - لنینیست‌ها و مشی چریکی»
اثر رفیق شهید سیامک زعیم

عنوان: ادای دین به یک رهبر کمونیست برجسته!

ناشر: حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائونیست)

چاپ اول، بهمن ۱۳۹۳

آدرس تارنما: www.cpimlm.com

فهرست مطالب

ادای دین به یک رهبر کمونیست برجسته

به مناسبت انتشار مجدد «مارکسیست - لنینیست‌ها و مشی چریکی»

اثر رفیق شهید سیامک زعیم ۴

پیوست‌ها

۱ - گزیده‌ای از اظهارات دو تن از فعالین و بنیان‌گذاران

«سازمان انقلابیون کمونیست (م ل)» در مورد سازمان و نقش سیامک زعیم ۲۸

۲ - در مورد سرنوشت سیامک زعیم، به نقل از کتاب «پرنده نوپرواز» ۳۰

۳ - بخشی از خاطرات کوروش زعیم برادر سیامک زعیم ۳۲

۴ - برخی شنیده‌ها از نظرات سیامک زعیم در زندان ۳۳

۵ - شعری از سیامک زعیم ۳۵

آخرین نوشتارهای رفیق سیامک زعیم

یادداشت سیاسی روز ۳۷

آیا هیچ‌گاه نیرویی کوچک می‌تواند وظیفه‌ای بزرگ بر دوش بگیرد؟ ۴۴

پیام اتحادیه کمونیست‌های ایران خطاب به همه کمونیست‌های ایران ۴۷

ادای دین به یک رهبر کمونیست برجسته

به مناسبت انتشار مجدد «مارکسیست - لنینیست ها و مشی چریکی»

اثر رفیق شهید سیامک زعیم

نگاه کن

تمام آسمان من

پر از شهاب می‌شود

تو آمدی ز سرزمین دورها و دورها

نشانه‌ای مرا کنون به زورقی

ز عاج‌ها، ز ابرها، بلورها

مرا ببر امید دلنواز من

ببر به شهر شعرها و شورها

به راه پر ستاره می‌کشانیم

فراتر از ستاره می‌نشانیم

نگاه کن

تو می‌دمی و آفتاب می‌شود

بخشی از شعر «آفتاب می‌شود» - فروغ فرخزاد

(۱)

اواخر سال ۱۳۵۵ بود؛ کاملاً اتفاقی نسخه‌ای از جزوه «مارکسیست - لنینیست‌ها و مشی چریکی» به دستم رسید. نسخه‌ای دست نویس و کاربنی؛ نسخه سوم بود که بسیاری از کلمات آن کم رنگ و برخی ناخوانا بودند.^۱ طبق قرارها و ضوابط امنیتی آن زمان فقط ۲۴ ساعت فرصت داشتم که این جزوه را مطالعه کنم و برگردانم. فرصت بازنویسی نبود. شب تا صبح آن را خواندم. حس هشیاری و آگاهی به‌کلی خواب از سرم پراند، چشمانم باز شد و چشم انداز نوینی از فعالیت سیاسی در برابرم، قرار گرفت.

نه از هویت نویسنده^۲ آن اطلاعی داشتم نه از نشریه^۳ «کمونیست» خبری داشتم و نه چیزی در مورد سازمان انقلابیون کمونیست (م ل) شنیده بودم. اصلاً نمی‌دانستم این سازمان در داخل کشور است یا خارج از کشور. مسحور قدرت استدلال، روش علمی و مستند در جدل تئوریک و دانش ژرف و گسترده نویسنده از تاریخ شدم؛ اما آنچه نوشته را برایم جذاب می‌کرد موضوعش بود: یعنی پرداختن به مهم‌ترین مسئله کلیدی که آن دوره پیشاروی جنبش انقلابی و کمونیستی قرار داشت. باوجود آن که پیوستن به صفوف مبارزه مسلحانه هنوز به‌صورت آلترناتیوی در مقابل هر فعال جدی چپ دانشگاه مطرح بود، محدودیت‌های مشی چریکی بیش از قبل خود را بروز داده بود. مقطع سال ۵۵ از این زاویه تعیین کننده بود. در محافل دانشجویی بحث‌های گسترده‌ای بر سر درستی یا نادرستی مشی چریکی جریان داشت. ذهن‌ها باز بود و جستجوگر. اگر این مشی درست نیست پس چه باید کرد؟

شانس آن را داشتم که در بهار سال ۱۳۵۵ اثر بی‌نظیر «چه باید کرد؟» لنین را مطالعه کنم. در پایان همان سال با «نشریه بحث» بین سازمان چریک‌های فدائی و مجاهدین م ل نیز آشنا شدم. قلم تیز و جدلی آن نوشته نیز برانگیزاننده بود. بعدها مشخص شد رفیق تقی شهرام آن‌ها را نگاشته است. هر دو اثر یاد شده، اولی به لحاظ تئوریک و دومی به لحاظ سیاسی تردیدهایی جدی نسبت به مشی چریکی که تا آن دوره برایم قابل قبول بود، ایجاد کردند؛ اما ضربه نهایی را جزوه «مارکسیست - لنینیست‌ها و مشی چریکی» وارد کرد. به‌ویژه آن که مرزبندی تئوریک روشنی با حزب توده و شوروی آن دوران داشت.

۱ - آن زمان فعالین چپ دانشجویی هر اثر مارکسیستی که به دستشان می‌رسید را با خودکار بازنویسی می‌کردند و با استفاده از کاربن سعی می‌کردند آن را در چند نسخه تکثیر کنند. معمولاً با این روش سه نسخه تکثیر می‌شد.

علاقه‌مندی به مائوتسه دون هم مزید بر علت بود. آن سال‌ها از طریق محافل دانشجویی با برخی نامه‌های انتقادی حزب کمونیست چین به حزب کمونیست شوروی (معروف به ۹ تفسیر) نیز آشنا شده بودم.

به هر طریق توانستم دوستی که این جزوه را در اختیارم گذاشته بود قانع کنم که زمان پس دادن جزوه را تمدید کند. به برخی از رفقای دیگر هم این جزوه را دادم که آن را مطالعه کنند. تاثیرگذاریش غیرقابل انکار بود. به ذهنم رسید که جزوه را در سطح گسترده‌تری پخش کنم. آن زمان با برخی از دوستانم که در فعالیت‌های صنفی و سیاسی دانشگاه همراه بودیم، این ایده را در میان گذاشتم. آنان نیز چون با محتوایش موافق بودند حاضر به انجام این کار شدند. تنها پرسشی که در میان ما طرح شد این بود که ما شناختی از این سازمان نداریم، چرا باید نامش را تبلیغ کنیم؟ ولی علاقه‌مندی به محتوای نوشته و حقیقت قدرتمند نهفته در آن خیلی سریع این پرسش را پس زد. به‌ویژه آنکه رفیق احمدزاده در زیرنویس کتاب «مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک» از نشریه‌ای به نام «کمونیست» نام برده بود. این خود برای ما دلیلی بر اعتبار این سازمان بود.

تصمیم به چاپ و پخش گسترده این جزوه روند شکل‌گیری یک هسته چند نفره چپ - با تعلقات فکری خط سه - را در میان ما تسریع کرد. دوره‌ای طی شد تا در کلاس آموزش ماشین نویسی ثبت نام کنیم، پولی گرد آوریم، تایپی خریداری کنیم، روش چاپ دستی را بیاموزیم، کاغذ و جوهر و استنسیل بخریم و سرانجام در تعطیلات نوروزی تحت عنوان کوهنوردی به یکی از روستاهای بیلاقی در جنوب آمل بار سفر بندیم. روستایی که در انتهای بلندی‌های جنگل آمل قرار داشت. به کار افتاده بودیم؛ ده شبانه روز. یکی روی صفحات استنسیل تایپ می‌کرد، دیگری تصحیح می‌کرد و آن دیگری با کشیدن غلتک بر دستگاه چاپ دستی تکثیر می‌کرد. حدود هفتاد نسخه از این جزوه را به همراه مقاله‌ای از لنین به نام «ماجرای انقلابی» و کتابچه‌ای به نام «اصول پنهان‌کاری» تکثیر کردیم. جالب این جاست که حتی نمی‌دانستیم «گروه پویا» که این کتابچه را تهیه کرده کیست. فقط به دلیل اهمیت محتوای آن در حفظ ادامه کاری محافل سیاسی اقدام به تکثیر آن نیز کردیم. بعدها فهمیدم که نویسنده^۶ این جزوه رفیق حسین ریاحی بوده است.

خلاصه با برنامه ریزی دقیق توانستیم بخش عمده^۷ این آثار را در محیط دانشگاه خود به شکل مؤثری پخش کنیم. تعدادی را هم برای توزیع دست به دست به نزدیکان مورد اعتماد پیش خود نگهداشتیم.

امواج انقلاب ایران از راه رسید و اعضای هسته ما در دل این امواج، هر یک سمت و سوی سیاسی متفاوتی اتخاذ کرد. بعدها پس از قیام ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ بود که پی بردم بسیاری از فعالین خط سه در دانشگاه ما عمدتاً تحت تأثیر این جزوه، مشی چریکی را رد کردند.

(۲)

و این یک تصادف تاریخی بود که منطقه جنگلی اطراف آمل که جزوه سیامک زعیم را در آنجا باز تکثیر کردیم، چند سال بعد صحنه به عمل در آوردن ایده‌هایش در زمینه آغاز مبارزه مسلحانه شد.

شنیده‌ام زمانی که مبارزه مسلحانه سرداران در جنگل‌های شمال آغاز شد و هنوز «اتحادیه کمونیست‌های ایران» مسئولیت برپایی آن را رسماً اعلام نکرده بود، یکی از یاران قدیمی سیامک زعیم که در آمریکا می‌زیست و با افکار و عقاید وی از نزدیک آشنا بود با شنیدن این خبر بی‌درنگ گفت: «این کار، کار سیامک زعیم است!»

سیامک ۲۷ ساله در آن جزوه این ایده را جلو نهاده بود: «در شرایطی که مردم عموماً از لحاظ سیاسی و سازمانی، از لحاظ وضع فکری و حالت روحی خود برای دست زدن و یا پشتیبانی فعالانه از مبارزه مسلحانه آماده‌اند یا تمایل دارند و با توجه به آرایش دشمن، می‌توان و باید فوراً لحظه مناسبی را تعیین کرده و عملاً به مبارزه مسلحانه آغاز نمود.»

از نظر سیامک تابستان سال ۶۰، آن لحظه یا مقطع مناسب بود. هشت سال زمان برد تا ایده مطرح شده در جزوه اش عملی شود؛ اما در این ۸ سال، ایران و جهان دستخوش دگرگونی‌های عظیم شده بودند؛ چین سوسیالیستی از کف رفته بود؛ جنبش کمونیستی دچار بحران و عقب‌گردهای مهم شده بود. سیامک نیز همراه با «اتحادیه کمونیست‌های ایران» فراز و نشیب‌های ایدئولوژیک - سیاسی و نظری - عملی زیادی را از سر گذراند.

سال ۶۰، سیامک از خط راستی که خود طی سال‌های ۵۹ - ۱۳۵۸ تحت عنوان «برخورد دوگانه» به حاکمیت جمهوری اسلامی فرموله کرده بود گسست و به «اصل» خود بازگشت؛ به عملی کردن مبارزه مسلحانه انقلابی به‌عنوان تنها راه حل تضادهای طبقاتی و ملی و سرنگونی قهری ارتجاع و امپریالیسم و گذر به سوسیالیسم.

قیام مسلحانه تنها یک فن نیست، هنر نیز هست. هیچ اثر هنری بدون تخیل هنری زاده نخواهد شد. در سیاست نیز تخیل، امکان‌های نهفته در دل واقعیت عینی را به بازی می‌گیرد

و آینده‌ای که مربوط به این امکان‌هاست را ترسیم می‌کند. بدون سفر بر بال‌های خیال نمی‌توان به هدف تعیین شده بر زمین سفت مبارزه طبقاتی فرود آمد. بدون آرزو پردازی انقلابی نمی‌توان تصور کرد که هیچ عمل انقلابی به‌ویژه مبارزه مسلحانه انقلابی سازمان یابد. سیامک از همان دوران «سازمان انقلابیون کمونیست» نام سربرداران را در ذهن خویش داشت. نشانه‌اش اینکه در همین جزوه، خاصاً به جنبش سربرداران در تاریخ ایران اشاره کرده بود.

سیامک متعلق به نسلی بود که از دل موج بلند انقلابی دههٔ شصت میلادی سر برآورد، بالید و آگاه شد و صعود به قله‌ها را جرئت کرد. این نسل حاصل زیر و رو شدن جهان در آن دوره بود. ساختمان سوسیالیسم در چین همراه با پیاخیزی مسلحانهٔ ملل تحت ستم علیه استعمار کهنه و نو در گوشه و کنار جهان یک واقعیت عینی بلافصل بود. آرمان خواهی کمونیستی در اوج بود. زمان زیادی لازم نبود تا شخصی که حقیقتاً خواهان تغییرات جدی در جامعه و جهان است به حقانیت علم کمونیسم پی برد.

سیامک در سال ۱۳۲۵ در خانواده‌ای آشنا به سیاست و طرفدار دکتر محمد مصدق متولد شد. در دبیرستان البرز در تهران به تحصیل پرداخت و سپس برای ادامهٔ تحصیل به آمریکا رفت. در نوجوانی‌اش شیفته آثار احمد کسروی شد. نثر شیوایش و امدار کسروی بود. سال‌های پرتلاطم ۴۲ - ۱۳۳۹ و به‌ویژه سرکوب قهری تظاهرات ۱۵ خرداد ۴۲ و بن‌بست رسیدن کامل رفرمیسم و مسالمت جویی برای همیشه در ذهن این نوجوان ملی‌گرا حک شد. سیامک با افکار ناسیونالیستی شدید به دانشگاه برکلی آمریکا وارد و به‌عنوان یک انقلابی حرفه‌ای کمونیست از آن خارج شد. دانشگاه برکلی یکی از مراکز رادیکال جوانان شورشی دنیا در آن سال‌ها بود. محل تلاقی جنبش‌های گوناگون؛ مرکز اعتراضات به جنگ تجاوزکارانه آمریکا در ویتنام؛ مرکز جنبش دفاع از حقوق مدنی سیاهان؛ مرکز جنبش موسوم به «آزادی بیان». سیامک به یکی از فعالان رادیکال جنبش دانشجویی تبدیل شد. نامش به‌عنوان عنصری خطرناک در لیست سیاه «اف بی آی» ثبت شد. دستگاه امنیتی شاه او را ممنوع‌الورود اعلام کرد.^۲

در همین دوره به همراه عده‌ای دیگر تحت تأثیر «سازمان انقلابی حزب توده ایران» محفلی تشکیل داد که هدف عمده‌اش آغاز مبارزه مسلحانه در ایران بود. آن زمان انقلاب

۲ - به نقل از خاطرات کوروش زعیم در گفتگو با اسماعیل نوری علا، این خاطرات در سایت گویا قابل دسترس است. بنا به گفتهٔ کوروش زعیم، برادرش سیامک در همین دوره برای آموزش چریکی به فلسطین رفت و گویا بعدها غایب از طرف رژیم شاه حکم اعدام گرفت.

کوبا و کاستریسم جذبه خود را داشت. انجام تمرینات شبه نظامی، بالا بردن قدرت بدنی برای جنگی که در پیش است ضروری بود. هر فرد می‌بایست با هر گونه مظاهر خودخواهی به‌عنوان مانعی در راه انجام فداکاری‌های بزرگ مقابله می‌کرد. به قول یکی از رفقا که در آن دوران هم خانه^۱ او بود، سیامک روی آینه^۲ دیواری خانه نوشته بود «مطرح نیست!» تا هر روز این را به خود و دیگران یادآوری کند که مُد، ظاهر و قیافه مطرح نیست.

امواج انقلاب فرهنگی چین به‌نوبه خود تأثیر شگرفی بر اغلب خیزش‌های انقلابی دهه^۳ ۱۹۶۰ نهاد. حاصل این تأثیر بر سیامک و یارانش گسست از کاستریسم و پیوستن به مائوئیسم بود. جزوه^۴ «مارکسیست - لنینیست‌ها و مشی چریکی» بیان این گسست آگاهانه است که اختصاص به نقد کتاب «انقلاب در انقلاب» اثر رژی دبره و کتاب «مبارزه^۵ مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک» رفیق مسعود احمد زاده دارد. سیامک با تکیه به مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه^۶ مائوتسه دون به اهمیت مبارزه^۷ ایدئولوژیک و تئوریک پی برد. در نقد دبره که جایگاه تعیین‌کننده‌ای برای بیولوژی افراد رزمنده قائل بود چنین نوشت: «ایدئولوژی تعیین‌کننده است، نه بیولوژی». نوجویی، پرسشگری و به زیر سؤال کشیدن بسیاری از باورهای رایج، مشخصه^۸ حرکت او و یارانش شد که حاصلش شکل‌گیری سازمان انقلابیون کمونیست (م ل) در شهریور ماه ۱۳۴۹ شد.^۹ به قول یکی از رفقای زن که بعد از بازگشت از مأموریتی در ایران سیامک را دیده بود، سیامک به وی گفت: «خیلی چیزها عوض شده من جمله افکارمان نسبت به مسئله زن». سیامک زعیم جز انگشت شمار مارکسیست‌هایی بود که در سال ۵۱ - ۱۳۵۰ به پژوهش در مورد جنبش زنان ایران پرداخت.^{۱۰}

با تشکیل «سازمان انقلابیون کمونیست (م ل)»، سیامک مسئول انتشار نشریه «کمونیست» شد. عمده مقالات این نشریه و بسیاری از آثار تئوریک سازمان به قلم وی انتشار یافت. این آثار نقش کلیدی در شکل‌گیری و تعلیم نسلی از کادرهای کمونیست داشت. این کادرها عمدتاً با شرکت در فعالیت عملی کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در

۳ - به پیوست شماره یک رجوع شود.

۴ - در این زمینه رجوع کنید به سند تاریخی که در مجموعه^۱ دو جلدی «خیزش زنان ایران در اسفند ۱۳۵۷» (اثر مهناز متین و ناصر مهاجر) منتشر شده است. این سند در جلد اول این مجموعه یعنی «تولدی دیگر» تحت عنوان «تاریخچه مختصری از مبارزات زنان ایران در تاریخ معاصر ایران» نوشته سیامک زعیم قابل دسترس است.

آمریکا رشد و قوام یافته بودند. سازمان آمریکای کنفدراسیون به یک تشکیلات چند هزارنفره تبدیل شد و افشاگری‌ها و مبارزات گسترده‌ای را به‌پیش برد که مهم‌ترینش تظاهرات علیه سفر شاه به آمریکا و دیدارش با جیمی کارتر بود. همان تظاهراتی که به زد و خورد جدی با پلیس آمریکا و هواخواهان ساواکی شاه منجر شد.

پس از تشکیل «اتحادیه کمونیست‌های ایران» که حاصل وحدت «سازمان انقلابیون کمونیست (م ل)» و «گروه پویا» بود، سیامک عهده دار انتشار نشریه «حقیقت» شد. اغلب سرمقاله‌های نشریه حقیقت تا مهر ماه ۱۳۶۰ به قلم اوست. سیامک تیزبینی سیاسی فوق‌العاده‌ای داشت و روندهای سیاسی جامعه را خوب تشخیص می‌داد. این برخاسته از دانش تئوریک نسبتاً عمیق وی از واقعیات نظام حاکم بر ایران و جهان و شناخت دقیق و دنبال کردن دائمی تحرکات نیروهای سیاسی و طبقاتی گوناگون بود. او بود که در سال‌های ۵۵ - ۱۳۵۴ در اوج بالا رفتن درآمد نفتی رژیم شاه و یکه تازی‌هایش در منطقه تحلیل کرد که جامعه ایران آستان حوادث عظیم است و تلاطمات اجتماعی بزرگی در راه است. هم او بود که در نوروز سال ۱۳۶۰ در سرمقاله نشریه «حقیقت» اعلام کرد: «امسال، سال تعیین تکلیف است.»

مقطع خرداد ۱۳۶۰، رفقای چون سیامک را به هوش آورد. آن بزنگاه تاریخی برای وی به پرواز گاهی بدل شد. به قول خودش برای دریافتن نیازهای زمانه، گوش هوش لازم بود. مسئله، صرفاً گسست از راست روی در حیطه سیاست نبود. ضرورت گسست‌های ایدئولوژیک نیز رو آمده بود. در تیر و مرداد سال ۱۳۶۰، زمانی که ضرورت انجام فوری قیام مسلحانه طرح شد رهبری اتحادیه به دو بخش اکثریت موافق و اقلیت مخالف تقسیم شد. برخی از رفقای رهبری به‌عنوان نماینده مخالف و موافق در جلسات حوزه‌های سازمانی شرکت کردند، بحث‌ها را ارائه دادند و سپس در تمامی حوزه‌ها در مورد قیام رأی‌گیری انجام شد. بسیاری از اعضای «اتحادیه کمونیست‌های ایران» به خاطر دارند که در آن جلسات سیامک زعیم در مقابل دیدگاه اقلیت که «از اعتصاب تا قیام راهی است که باید پیموده شود» را جلو می‌گذاشت، عمدتاً بحث را حول انحرافات تدریج گرایانه کمیترن در مورد قیام مسلحانه و در مقابل، اهمیت تز «از یک جرقه حریق برمی خیزد» مائوتسه

دون جلو برد. سابقهٔ مرزبندی او با اکونومیسم کمینترنی به همان دوران شکل‌گیری «سازمان انقلابیون کمونیست (م ل)» بر می‌گشت.^۵

سیامک زعیم و نیز حسین ریاحی نقش کلیدی در گسست سال ۱۳۶۰ اتحادیه ایفا کردند. سمت‌گیری انقلابی این دو باعث شد که مبارزه دو خط علیه خط اپورتونیستی راست که تا آن زمان نارضایتی‌های زیادی را در صفوف سازمان برانگیخته بود ساده‌تر جلو رود.

این را هم باید در نظر داشت که جنبش نوین کمونیستی ایران به‌ویژه «اتحادیه کمونیست‌های ایران» و رهبرانش بسیار جوان و کم تجربه بودند. هنوز چند سالی از پیدایش این جنبش و سازمان سپری نشده بود که یک انقلاب بزرگ در برابرشان قد کشید؛ و این انقلاب در یکی از پیچیده‌ترین مراحل تکاملی تاریخ معاصر شکل گرفت. در آن مقطع، موج بلند انقلابی سال‌های ۱۹۶۰ و اوایل دههٔ ۱۹۷۰ رو به افت نهاده و شکست سوسیالیسم در چین در سال ۱۹۷۶ موجب عقب‌گرد ایدئولوژیک بزرگی در جهان شده بود. این شکست در واقع نقطهٔ پایانی مرحلهٔ اول انقلاب‌های پرولتری دنیا بود که از سال ۱۸۴۸ آغاز شده بود. حاصل این شرایط (همراه با برخی از فاکتورها و تغییرات عینی و ذهنی دیگر)، برآمد اسلام سیاسی و بنیادگرایی دینی بود. برای نخستین بار انقلابی در جهان رخ داد که رهبری‌اش از همان آغاز ارتجاعی و اهدافش کاملاً مغایر با اهداف مردم‌پاخاسته بود.

خرداد ماه سال ۶۰ عملاً به مقطع تعیین تکلیف قطعی نبرد میان انقلاب و ضد انقلاب بدل شد. «اتحادیه کمونیست‌های ایران» علیرغم همه کژروی‌ها و کاستی‌هایش به‌اندازهٔ همت و فرصتی که داشت به وظیفه خود در آن مقطع تاریخی عمل کرد. بی‌شک نقش سیامک از نظر ایدئولوژیک - سیاسی در تمامی فرایندهای تکاملی سازمان کلیدی بود. فعالیت‌های آگاه‌گرانهٔ کمونیستی‌اش و گسست مهم انقلابی‌اش همراه با تلاش یازده سالهٔ «سازمان انقلابیون کمونیست (م ل)» و «اتحادیه کمونیست‌ها» سرانجام ثمر داد. صد جنگندهٔ آگاه، کمونیست و جان بر کف برای شروع مبارزهٔ مسلحانه انقلابی در جنگل‌های اطراف آمل گرد آمدند.

۵ - در این زمینه رجوع شود به پیوست شماره یک. شنیده‌ام که رفیق سیامک درست قبل از زیر چاپ رفتن شمارهٔ اول نشریهٔ «کمونیست» با خودکار کلمهٔ «رفرمیستی» را در میان دو کلمه تایپ شدهٔ «تترهای کمینترن» اضافه کرد که به همان صورت هم انتشار یافت.

(۳)

نخستین باری که رفیق سیامک را دیدم اوایل مرداد ۱۳۵۹ بود؛ در خانه‌ای حوالی نارمک؛ درست چند روز قبل از اعلان خبر مرگ شاه. آن زمان، سازمان در ارتباط با رشته‌های مختلف فعالیت مانند کارگری، دهقانی، دانشجویی و دانش‌آموزی کنفرانس‌های داخلی چند روزه برگزار می‌کرد. رفقایی از مناطق مختلف ایران گرد می‌آمدند و تجارب عملی هر منطقه و پرسش‌های نظری خود را با یکدیگر در میان می‌گذاشتند. موضوع کنفرانسی که من در آن شرکت کردم، دهقانی بود. تازه چند ماه بود که رسماً به عضویت «اتحادیه کمونیست‌ها» درآمده بودم. رفیق فریدون علی‌آبادی مسئولیت هدایت کنفرانس را به عهده داشت. ترکیب کنفرانس بسیار جالب بود: رفقایی که در جنبش دهقانی فارس، ترکمن صحرا، شمال، مغان و کردستان فعالیت داشتند. تجارب متنوع بود و مسائل هر منطقه ویژگی‌هایی داشت که بر جذابیت کنفرانس و درک پیچیدگی‌های مسئله ارضی در ایران می‌افزود. پر شورترین و هیجان‌انگیزترین بخش کنفرانس، تجربه مبارزات دهقانی در کردستان بود. کاک محمد (رسول محمدی)^۶ و یکی از کادرهای قدیمی و باتجربه جنبش دهقانی سقر و بوکان، فعالیت‌های سازمان در خطه کردستان را برای ما تشریح کردند. برجستگی تجربه موفق آنان این بود که اتحادیه‌های دهقانی مسلح تشکیل داده بودند. در این کنفرانس رفیق سیامک با نام مستعار «سید» حضور داشت. او چندان صحبتی نکرد و فقط اینجا و آنجا پرسش‌ها و نکاتی را جلو گذاشت. آن زمان رسم نبود که موقعیت سازمانی رفقا را بدانیم. فقط حدس زدیم که حتماً از مسئولین رده بالای سازمان است. آنچه توجهم را جلب کرد، سادگی، متانت و فروتنی بیش از اندازه‌اش بود.

بار دومی که او را دیدم اواخر تیرماه ۱۳۶۰ بود که هم زمان بود با اقدامات تدارکاتی برای آغاز مبارزه مسلحانه. با جمع محدودی جلسه داشتیم. «سید» بحث کوتاهی با ما کرد. من جزء آن دسته از رفقا بودم که موافق بی‌قید و شرط شروع مبارزه مسلحانه بودیم و نگران این که باید زودتر بجنبیم و ناراضی از اینکه چرا سازمان برای چنین روزهایی خود را آماده نکرده و امور تدارکاتی دارد بیش از اندازه کش پیدا می‌کند. سیامک که این بار نام «شهاب» بر خود داشت نیز بر اضطراب اوضاع و اقدام انقلابی تأکید می‌کرد. این

۶ - رسول محمدی برادر دوقلوی پیروت محمدی (کاک اسماعیل) و یکی از مسئولین نظامی تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان کردستان ایران در سال‌های ۵۹ - ۱۳۵۸ بود و در سال ۱۳۶۰ معاون اول نظامی سرداران.

روحیه آن زمان بر اکثریت رفقای اتحادیه غالب بود. این روحیه را سیامک زعیم و حسین ریاحی در مقالاتشان فرموله می‌کردند و در نشریه^۶ «حقیقت» آن دوران بازتاب می‌دادند. شهاب و حسین از این بحث می‌کردند که اگر اقدامی نکنیم و ناظر اوضاع بمائیم، تجربه^۷ منفی حزب توده در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تکرار خواهد شد، برای جنبش کمونیستی رسوایی بیبار خواهد آمد و مهم‌تر از همه جامعه به قهقرا خواهد رفت.

در جریان این ملاقات بود که پی بردم شهاب نقش کلیدی در رهبری سازمان دارد. حسین ریاحی با توجه به سابقه مبارزاتی‌اش برای همه رفقا شناخته شده بود ولی به‌جز اعضای هیئت مسئولین سازمان کمتر کسی نقش شهاب را می‌دانست.

دوره فعالیت‌های فشرده و شبانه روزی دو ماهه^۸ مرداد و شهریور ۱۳۶۰ مثل برق گذشت. همگی درگیر فعالیت‌های تدارکاتی مثل نقل و انتقال سلاح، مهمات، آذوقه و دیگر اقلام مورد نیاز از جنوب و کردستان به تهران و از تهران به شمال بودیم. رفقای رهبری نه تنها امور را هدایت می‌کردند بلکه شخصاً در انجام همه^۹ کارها شرکت داشتند. نگرانی اصلی این بود که در این فاصله ضربه بخوریم. بیش از همه نگران شهاب و حسین ریاحی بودیم. به‌محض استقرار اولین نفرات در جنگل، در یکی از روزهای آخرین هفته شهریور ماه، همراه با رفیق شهاب و چند رفیق دیگر عازم آمل شدیم. قرارمان در میدان امام حسین (شهنواز یا فوزیه سابق) بود. هر یک بدون آشنایی دادن با یکدیگر مینی بوس گرفتیم. ۱۲ کیلومتری آمل، حوالی روستای «رزکه» در کناره^{۱۰} جنگل به راننده گفتیم همین جا نگهدار و در میان تعجب و بهت بقیه^{۱۱} مسافران همگی پیاده شدیم. پس از چند ساعت راهپیمایی به محلی رسیدیم که تعداد اندکی از رفقا مستقر بودند. دیگر اعضای رهبری چون حسین ریاحی و کاک اسماعیل (پیروت محمدی) و مراد (سورنا درخشان) بعد از انتقال همه^{۱۲} رفقا که دو هفته‌ای به طول انجامید به جنگل آمدند. طی این مدت همه درگیر فعالیت‌های تدارکاتی بودند. اغلب رفقا شهاب را نمی‌شناختند و از موقعیت سازمانی وی خبر نداشتند. او مانند دیگر افراد شب و روز درگیر راهپیمایی در جنگل به‌منظور نقل و انتقال سلاح، آذوقه و مهمات و دیگر وسایل مورد نیاز بود و همواره داوطلب برای انجام هر کاری.

با انتقال کامل نیروها، همگی در سه کمپ مستقر شدیم و سازمان‌دهی اولیه گروه‌های نظامی توسط کامل اسماعیل صورت گرفت. برای همه^{۱۳} رفقا اهمیت نقش کاک اسماعیل به‌عنوان فرمانده نظامی روشن بود، اما بیش از همه^{۱۴} ما، این کاک اسماعیل بود که توجه ویژه به شهاب داشت؛ احترام خاصی برایش قائل بود و همیشه با لهجه^{۱۵} شیرینش او را «آقا شهاب» خطاب می‌کرد. حواسش بود که او سر خود هر جایی نرود و هر کاری نکند؛ زیرا

شهاب بی‌محابا تحت هر شرایطی داوطلب انجام هر مأموریتی می‌شد. قبل از اینکه به‌طور رسمی سلاح‌ها میان افراد تقسیم شود، کاک اسماعیل کلت کوچک ۲۲ میلی متری معروف به «شاه‌کش» را به شهاب داد تا از خودش محافظت کند. شهاب هم به شوخی به او می‌گفت این کلت ته جیبم گم می‌شود. تا بخواهم پیدایش کنم کار تمام است؛ تازه با این «شاه‌کش» پشه هم نمی‌شود کشت. بعدها پس از درگیری ۲۲ آبان و آرایش قوای جدید، اسماعیل دو تن از بهترین، جسورترین و قابل اعتمادترین رفقا (شاهپور عالی پور از رفقای مسجد سلیمان و فرهنگ سراج از رفقای آبادان) را محافظ شهاب کرد. این دو رفیق در جریان نبرد آمل تا پای جان به وظیفه خود عمل کردند. امین در جریان نبرد به‌شدت زخمی شد؛ بینائی‌اش را از دست داد و پس از اسارت بر اثر خونریزی شدید در بیمارستان شیر و خورشید آمل جان باخت. فرهنگ نیز تا آخر کنار شهاب ماند. او روز هفت بهمن ۶۰ همراه با شهاب اسیر دشمن شد و دو روز بعد جزء رفقای بود که در ورزشگاه آمل در ملاء عام تیرباران شدند.

سیامک ۳۵ ساله، باینکه مسن‌تر از اکثر رفقا بود، توان جسمی بالا و بدن نسبتاً ورزیده‌ای داشت. بسیار چابک بود و مشکل می‌شد در تمرینات نظامی و رقابت‌های ورزشی صبحگاهی از او پیشی گرفت. انرژی بی‌حد و حصری داشت؛ خستگی نمی‌شناخت. از همان شب‌های اول ورود به کمپ پائین، کیسه خوابش را به رفیق دیگری بخشید و شب‌ها زیر آلاچیق کنار آتش بدون بالا پوش چرت کوتاهی می‌زد. شب زنده دار بود و همیشه آماده بحث و جدل در هر زمینه‌ای با هر رفیقی در هر سطحی. با بیان دانش گسترده‌اش از تاریخ و ادبیات ایران، شب‌های طولانی زمستان را برای ما کوتاه می‌کرد. به قول رفیق بهروز فتحی، «کتابخانه سیار» بود. با رفقا به مشاعره می‌نشست و جز یکی از رفقای کرد که دیوان حافظ را از بر بود، کسی حریفش نمی‌شد. برخی مواقع می‌شد که رفیق مسعود حیدری با وام‌گیری از سرود و ترانه سعی می‌کرد مقابلش قد علم کند.

شهاب به جمع قدرت می‌داد و از جمع قدرت می‌گرفت. آن‌قدر در رفتار شخصی، ساده و بی‌آلایش بود که حتی جوان‌ترین رفقا راحت با او ارتباط نزدیک و صمیمانه برقرار می‌کردند. درست، مشخص و ساده سخن می‌گفت و همواره آماده بود که افکارش را بیازماید و بیاموزد و بداند که دیگران چگونه فکر می‌کنند. اهل خودنمایی و بزرگ بینی نبود و دانش خود را به رخ نمی‌کشید. مسعود حیدری که از رفقای سازمان پیکار در آمل بود، عصر روز ۱۸ آبان بعد از ناموفق ماندن طرح ورود غافلگیرانه به شهر به ما پیوست. او که رفیقی انقلابی، شاداب، رک و صریح و اهل بحث و جدل بود از همان روز

اول ورود به جمع سربداران به انتقاد از سیاست اتحادیه در قبال اشغال سفارت و جنگ ایران و عراق پرداخت. او با شهاب وارد بحث و گفتگو شد و هنوز نمی‌دانست موقعیت سازمانی‌اش چیست. بحثشان بالا گرفته بود و شهاب تلاش می‌کرد جوانب متضاد خط قبلی اتحادیه نسبت به حاکمیت را برایش توضیح دهد. در خاتمه بحث، مسعود رو به شهاب کرد و گفت «تو نمی‌دانی. برو از رهبران ببین آن‌ها بهتر از تو می‌دانند!»

زمانی که در محاصره شدید نظامی و اقتصادی دشمن قرار گرفتیم شرایط بسیار سخت شد. گرسنگی، سرما، خستگی و بی‌خوابی بیداد می‌کرد. در آن شرایط، رفتار کاک اسماعیل در میان جمع عطر رفاقت می‌پراکند و بحث‌های شهاب به ما الهام، شور و نشاط می‌بخشید. چند هفته پس از درگیری ۲۲ آبان و عقب نشینی از محل کمپ‌ها، در دره‌ای تنگ و تاریک زیر آلاچیق‌هایی که ساخته بودیم، پناه گرفته بودیم. هنوز دورنمای حرکت بعدی مشخص نشده بود. روحیه‌ها افت کرده بود. یکی از آن شب‌های سرد و طولانی بود که نگهبانان خبر دادند نور چراغ قوه‌ای به سمت ما نزدیک می‌شود. کاک اسماعیل بلافاصله فرمان آماده باش داد. در اوج گرسنگی و خستگی و بی‌سربناهی بودیم. بارندگی و رطوبت و سرمای زمستان امان نمی‌داد. با فرمان آماده باش، به‌ناچار همگی از خواب بیدار شدیم و منتظر ماندیم. یکی دو ساعت طول کشید تا رفقا مطمئن شوند خطری در کار نیست و آن نور، نور ماه بوده که آهسته‌آهسته از لابه‌لای شاخه‌های درختان بالا می‌آید و رخ نشان می‌دهد. آن شب کسی نخوابید. همگی دور آتش که به قول کاک اسماعیل تنها پناه زندگی‌مان در جنگل بود، جمع شدیم و به سخنان شهاب گوش دادیم. آن چنان جمع را با ذکر نمونه‌های متنوع از فداکاری‌های انقلابیون در کشورهای مختلف تهییج کرد که غیرقابل باور بود. جملگی، سختی‌ها را فراموش کردیم. آماده بودیم از همه موانع عبور کنیم؛ از پس هر مشکلی بر آییم؛ بدون تزلزل به مبارزه ادامه دهیم؛ بر سرما و گرسنگی پیروز شویم؛ بارهای سنگین را در کوره راه‌های جنگلی حمل کنیم؛ تا دل دشمن برای نابودی‌اش رخنه کنیم و در مسیر رهایی جامعه شجاعانه گام برداریم! و چنین نیز کردیم!

توانایی شهاب در سننر ایده‌های گوناگون و متحد کردن گرایش‌های مختلف بی‌نظیر بود. او این توانایی را با ارائه طرح نظامی موسوم به ۱۸ آبان نشان داد. واقعیت این بود که درک‌های متفاوتی از شروع و نحوه پیشبرد مبارزه مسلحانه حتی در میان موافقان مبارزه مسلحانه و رهبری نظامی سربداران وجود داشت: از انجام عملیات پارتیزانی در روستاها گرفته تا قیام فوری در شهر. التقاطی موجود بود بین خصلت طولانی مدت جنگ تا قیام فوری در شهر. در آن مقطع باوجود این که خود شهاب نیز از این التقاط رنج می‌برد اما

در مجموع توانست طرح نسبتاً درستی ارائه دهد؛ که اگر آن درگیری تصادفی پیش نمی‌آمد و طرح اجرا می‌شد نتایجش به مراتب متفاوت از درگیری‌های پنجم و ششم بهمن در آمل بود.

شهاب در زمینه‌هایی که مخالف نظرات دیگران بود، بدون ملاحظه نظرش را نه تنها در جلسات رسمی جلو می‌گذاشت بلکه در جمع نیز تبلیغ می‌کرد. به خاطر دارم که چند بار مخالفتش را با بحث‌های ریاحی در برخی زمینه‌ها ابراز کرد. برای مثال شهاب به شدت با این بحث ریاحی که ما به لحاظ تاکتیکی نباید واحدهای ارتش را مورد تعرض قرار دهیم و به خاطر نفرتی که مردم از سپاه پاسداران دارند باید فقط سپاه را آماج نظامی خود قرار دهیم، مخالفت کرد و گفت ما با یک دولت طرفیم، با همه نیروهای نظامی و سرکوبگرش. همچنین شهاب با این ارزیابی ریاحی که مجاهدین به زودی اقدام به قیام سراسری خواهند کرد و قدرت را خواهند گرفت و ما نباید از آن‌ها عقب بیفتیم به شدت مخالف بود. او در جلسه‌ای گفته بود که مجاهدین چنین کاری از دستشان بر نمی‌آید و ما نباید عجله کنیم. یکی دیگر از اختلافات شهاب و حسین در زمینه^۴ انتقال تعداد بیشتری از رفقای زن به جنگل بود. حسین مخالف شرکت زنان در مبارزه مسلحانه نبود اما بیشتر تحت تأثیر سنت‌های جنبش فلسطین قرار داشت که گویا زنان را پس از شهادت مردان خانواده به صفوف مبارزه مسلحانه فرا می‌خواندند.

این هنر و ویژگی مهم رهبری انقلابی است که با جلو گذاشتن خط صحیح و ترسیم خط مرزها و تمایزها و روشن کردن نوک تیز عمل انقلابی بتواند گرایش‌های مختلف را متحد کند. بدون متحد کردن کسانی که می‌توان متحد کرد، کار چندانی نمی‌توان انجام داد. طبعاً این توانایی یک شبه به دست نمی‌آید و زیر بنایش داشتن خط مشی عمومی صحیح است. ضروری است که رهبری در امر انقلاب و اهداف انقلاب و صف بندی‌های طبقاتی به یک درک کلی صحیح مسلح باشد. این واقعیتی است که شهاب در مراحل آغازین گسست از خط راست و التقاطی و زیان بار دور قبل قرار داشت. نیاز به فرصت و زمان بیشتری بود که این گسست ما عمق و تکامل یابد و التقاط خطی کاملاً به دور افکنده شود. در عین حال، مسئله تجربه - به‌ویژه تجربه نظامی - هم مطرح بود. همگی ما در مسیری از پیش ترسیم نشده گام بر می‌داشتیم و در آب‌های ناشناخته شنا می‌کردیم. درگیر پراتیک پیچیده‌ای شده بودیم که می‌بایست حین عمل کردن، قانونمندی‌هایش را کشف کنیم. همه این‌ها بر توان و محدودیت‌های ذهنی و سیاسی آن جمع، به‌ویژه شهاب اثر می‌گذاشت. به همین خاطر، طرح‌ها و نقشه‌هایش بخشا التقاطی می‌شد؛ یعنی جوانب درست و نادرست را کنار هم قرار

می‌داد. این التقاط باعث می‌شد که هم گرایش‌های درست راضی نگه داشته شوند و هم گرایش‌های نادرست. این مسئله بیش از همه در جریان رفتن گروه به آمل و نقشه‌های نظامی مرتبط با آن اتفاق افتاد.^۷ علیرغم اینکه شهاب مخالف رفتن به شهر به شکلی که انجام شد، بود اما به نظر اکثریت رهبری سربداران گردن گذاشت و گفت: «حالا که همه اصرار دارید برویم خوب برویم و بهتر است دیگر تردید نکنیم و انجامش دهیم. اگر موفق نشدیم بعداً به جنگل بر می‌گردیم و از آن جمع‌بندی می‌کنیم.» (از متن کتاب «پرنده نوپرواز» از انتشارات حزب کمونیست ایران - م ل م، ص ۸۶)

تن دادن شهاب به طرح ۵ بهمن را نباید به حساب سازش‌کاری یا عدم تمایل او به دامن زدن مبارزه در صفوف رهبری و کل سازمان گذاشت. چنین فاکتوری (به‌ویژه نادیده گرفتن یک سنت مائونیستی یعنی اهمیت مبارزه دو خط که در آن مقطع در مشی نظامی فشرده می‌شد) شاید به شکل کناری و غیر عمده عمل می‌کرد، اما مسئله اصلی این بود که توان ذهنی مجموعه ما در مقابل فشارهای متعدد دشمن و اضطراب‌های پیش‌آروی مبارزه مسلحانه، دچار محدودیت بود. تجربه و شناختمان کافی نبود. فقط این نبود که ناشناخته‌ها به ما فشار می‌آورد؛ حتی دانسته‌های انقلابی‌مان هم تازه داشت از زیر آوار خطر راست گذشته بیرون می‌آمد و سردرگمی‌ها و گیجی‌ها را پاک می‌کرد. از این رو، مشکلات آن دوره صرفاً با بحث و جدل بیشتر حل نمی‌شد. باید همان حد شناختی که داشتیم به عمل در می‌آمد و راهی گشوده می‌شد. قطعاً اگر فوریت‌ها و اجبارهای مبارزه مسلحانه نبود و می‌توانستیم فرصت و زمان بیشتری برای خود بخیریم و به بحث و مبارزه بیشتری بین خود دامن بزنیم، جنگ را صحیح‌تر، عاقلانه‌تر و قاطعانه‌تر پیش می‌بردیم.

در هر صورت، همان گونه که رفیق بهروز فتحی نوشت: «قیام ۵ و ۶ بهمن ۱۳۶۰ در آمل مانیفست اتحادیه کمونیست‌های ایران است. نتیجه ۶ سال‌ها فعالیت اتحادیه، فشرده تمامی خصوصیات اتحادیه. اتحادیه آنچه را که داشت در آمل بر طبق اخلاص گذاشت و برای همیشه نام اتحادیه با نام سربداران و قیام آمل یکی شد، عجین شد.» (سند «جمع‌بندی از حرکت‌های سربداران»)

این نکته در ارتباط با رفیق سیامک زعیم به‌عنوان رهبر آن قیام بیش از هر کس صادق است. سیامک هر آنچه اندوخته بود، هر آنچه دانش و توان داشت بر طبق اخلاص نهاد و

۷ - برای بحث بیشتر در این زمینه به نوشته‌های داخلی از رفیق بهروز فتحی تحت عنوان «جمع‌بندی از حرکت‌های سربداران» - فروردین ۱۳۶۲ رجوع شود. این نوشته به‌زودی منتشر خواهد شد.

در یکی از خونین‌ترین مقاطع تاریخ ایران توانست چشم‌انداز نوینی برای تکامل اتحادیه کمونیست‌های ایران و جنبش کمونیستی ترسیم کند.

درست یک ماه قبل از اسارتش در آمل، در جنگل به کنجی خزید، به درخت تنومندی تکیه داد، آخرین مطلب خود را نگاشت و آن را همچون تیری از کمان برای ثبت در تاریخ رها کرد. اعلامیه‌ای به نام «پیام اتحادیه کمونیست‌های ایران خطاب به همه کمونیست‌های ایران». پیامی که از دل و جانش و همه توانش برخاسته بود. تیری رها شد که همچون شهابی آسمانی از فراسوی مرزها گذشت و بر خون نشست و برای همیشه بر صدر تاریخ جنبش کمونیستی ایران در یکی از خطرناک‌ترین مقاطع حیاتش قرار گرفت.^۸

(۴)

مهم‌ترین نقطه قوت جزوه «مارکسیست - لنینیست‌ها و مشی چریکی» تأکید درست بر اهمیت تئوری انقلابی است: «مبارزه تئوریک و مبارزه سیاسی، همراه با مبارزه اقتصادی، سه جریان مبارزاتی هستند که همیشه باید مرتبط به هم حرکت نمایند و با رشد مبارزه سیاسی و یا ابرام عمل مستقیم انقلابی، اهمیت تئوریک کمتر نشده و بلکه بیشتر می‌گردد. با رشد مبارزه سیاسی و مطرح شدن عمل مستقیم و تعمیق جنبش عملی توده‌ها، مسائل و پدیده‌های تازه‌ای همیشه رشد می‌کنند و مطرح می‌شوند که بدون شناخت علمی آنها، بدون دریافت و ارزیابی تئوریک آنها، بدون تحلیل آنها در پرتو تئوری مارکسیسم - لنینیسم، تئوری‌ای که باید چون علم آموخت تا به کار برد و در پروسه جنبش سیاسی و عملی مردم خود آن را تلفیق و تکامل داد، نمی‌توان به گسترش و پیروزی مبارزه سیاسی و عمل انقلابی موفق گشت.»

هر چند همانند اغلب مائوئیست‌های آن دوران شهاب نیز به این گرایش (هر چند ضعیف و کناری) آغشته بود که پراتیک را صرفاً به وظایف سیاسی عملی روز تقلیل دهد اما برجسته‌ترین ایده سیامک در این جزوه، ارائه رابطه صحیح میان تئوری عمل و ضرورت پیشی گرفتن تئوری از عمل است. تئوری انقلابی باید راهنمای عمل انقلابی باشد

۸ - قبل از این اعلامیه نیز رفیق سیامک زعیم مقالات مختلفی در مورد ضرورت فوری دست بردن به سلاح نوشته بود که در بخش اسناد کتاب «پرنده نوپرواز» از انتشارات حزب کمونیست ایران (م لم) قابل دسترسی است. مقالاتی چون: «پیام به همه کمونیست‌های ایران»، «ای رفقا! بیائید متحد شویم!»، «یادداشت سیاسی روز»، «آیا هیچ‌گاه نیرویی کوچک می‌تواند وظیفه‌ای بزرگ را بر دوش گیرد؟»

نه اینکه پشت عمل گام بردارد: «تئوری، ایده، درست آن کیفیت رشد یافته از عمل، از ماده، است که بر خودش فرمان می‌راند و این که تئوری درست هنگامی عمل را رهبری می‌کند که بر آن عمل، پیشی گرفته و بیان فشرده آن باشد. حال آن که هیچگاه عمل واجد چنین خصوصیتی نیست و بلکه موجد کیفیتی است که این خصوصیت را بروز می‌دهد؛ و کسی که این خصوصیت را درک نکند و بلکه در مقابل "عمل" و یا "فشار ضرورت" سر فرود آورد، الفبای فلسفه مارکسیستی و جوهر دیالکتیکی آن را از نظر دور داشته و به امپریسم یا پراگماتیسم در غلتیده است.»

در دوره‌ای که بسیاری به یک جانبه نگری و مطلق انگاری در مورد پراتیک و پراتیسین در غلتیده بودند، سیامک ندا داد: «ما، هم به تئوریسین و هم به پراتیسین نیازمندیم و این بسیار غلط است و آن هم در دوران کنونی که بگوییم: "ما بیش از هر وقت به پراتیسین احتیاج داریم تا به تئوریسین". ما، به‌خصوص در دوران کنونی، "بیش از هر وقت" به تئوری و تئوریسین نیازمندیم؛ به‌خصوص در دوران کنونی که این‌گونه مسائل مختلفه عملی که برشمریم سدی بر راه شده و انحرافات گوناگونی پدید آورده، به‌خصوص در دوران کنونی که کم‌بها دادن به تئوری و خردمکاری و بی‌نقش‌روی و اعمال نادرست‌کردن شیوع فراوان یافته است؛» «باید کوشید که در جریان مبارزات بزرگ خلقمان چنین کسانی پرورده شوند. باید کوشید و خودبه‌خود هم به وجود نمی‌آید بلکه کار می‌خواهد که از میان فرزندان انقلابی مردم ما، تئوریسین‌ها و رهبران داهی بیرون آیند و زمام جنبش را به دست گیرند... بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی نمی‌تواند وجود داشته باشد و بدون چنین رهبرانی، تئوری انقلابی!»

«ما پراتیسین‌های زیادی همیشه داشته‌ایم و خواهیم داشت. تمام جنبش بزرگ توده‌ای ما در دوران ۱۲ ساله مبارزات بعد از شهریور ۲۰ جنبش "پراتیسین‌ها" بود؛ و حال آن‌که از لحاظ تئوریسین، واقعاً حسابی سخت در مضیقه بودیم. در آن‌هنگام همیشه گفته می‌شد، عمل! و دیدیم چه بلایی بر سر آن "عمل" آمد. امروز نیز از یک سوی دیگر، همین شعار داده می‌شود و باز هم خواهیم دید که این شعار چه نتیجه عملی‌ای خواهد داد.»

این درک پیشرو از جایگاه تئوری و تئوریسین، کماکان در میان اغلب کمونیست‌ها غایب است. اغلب در این زمینه به «امپریسم و پراگماتیسم» آغشته‌اند. اغلب در نمی‌یابند که اندیشه است که به عمل رهنمون می‌شود و فکر است که دست‌های مردم را به حرکت در می‌آورد. اگر عمل سیاسی با نظریه روشن نشود بی‌اندیشه است و بی‌ثمر، همان‌گونه که اگر فرضیه و نظریه‌ای را نتوان با زبان واقعیات بیان کرد تجربه‌ای است بی‌حاصل.

شوربختانه، اتحادیه کمونیست‌های ایران که همواره اهمیت زیادی به مبارزه تئوریک می‌داد در دوران انقلاب دچار چنین انحرافات شد و عملاً رفقایی چون شهاب از نقش سترگی که باید ایفا کنند باز ماندند. به‌جای این که دورتر را ببینند و شدیدتر از دیگران امور مهم را طلب کنند، به دنباله روی از توده‌ها پرداختند و به «امپریسم و پراگماتیسم» دچار شدند.

جزوه «مارکسیست - لنینیست‌ها و مشی چریکی» به‌روشنی بر وظیفه مرکزی کمونیست‌ها یعنی سرنگونی قهری ارتجاع و امپریالیسم و گام نهادن در مسیر سوسیالیسم تأکید می‌گذارد. در این مورد که کمونیست‌ها چه زمانی باید دست به اسلحه برند، همان گونه که گفته شد ایده روشن‌تری جلوه می‌گذارد.

«در شرایطی که مردم عموماً از لحاظ سیاسی و سازمانی، از لحاظ وضع فکری و حالت روحی خود برای دست زدن و یا پشتیبانی فعالانه از مبارزه مسلحانه آماده‌اند یا تمایل دارند و با توجه به آرایش دشمن، می‌توان و باید فوراً لحظه مناسبی را تعیین کرده و عملاً به مبارزه مسلحانه آغاز نمود.»

«تنها در تحت شرایط معینی که فوقاً ذکر شد، می‌توان دست به عمل نظامی برد و به برخاستن توده یاری رساند. تنها در وضع معینی، وضعی که روندهای اقتصادی و سیاسی جامعه در کل کشور یا در یک ناحیه خودبه‌خود به وجود می‌آورند و همانا شرایط عینی درگرفتن انقلاب است، می‌توان تدارک انقلابی را به تعرض انقلابی، تدارک مبارزه مسلحانه را به تعرض مسلحانه، تدارک جنگ را به خود جنگ و تدارک قیام را به خود قیام مبدل ساخت و بدین ترتیب قدرت سیاسی ارتجاع را در کل کشور و یا در یک ناحیه از آن ساقط نمود.»

سیامک در مقابل کسانی که فکر می‌کردند انقلاب را بر پایه اراده محض می‌توان به راه انداخت، درک درستی از ارتباط میان شرایط عینی و فاکتور ذهنی (نقش پیشاهنگ انقلابی) ارائه داد. او با جملات فوق نشان داد همان گونه که نمی‌توان از سایه خود جلو زد، نمی‌توان از روی تکامل تاریخی و اوضاع عینی نیز پرید، اما می‌توان آن را شتاب بخشید یا برعکس آن را کند کرد؛ اما علیرغم این درک درست، به درجاتی به خودروئی و کم‌بهایی به نقش عنصر ذهنی در شکل دهی به اوضاع مساعد عینی آغشته است. فاکتور ذهنی نه تنها برخاسته از اوضاع عینی بلکه خود بخشی لاینفک از آن است و دیوار چین آن‌ها را از هم جدا نمی‌کند. فاکتور عینی و ذهنی در هم تداخل کرده و به یکدیگر تبدیل می‌شوند و یکدیگر را تغییر می‌دهند. به قول لنین «آگاهی انسان نه فقط جهان را منعکس

می‌کند بلکه آن را می‌آفریند» و «فعالیت انسان فعلیت بیرونی را دگرگون می‌کند و قطعیت آن را بر می‌اندازد»^۹ همواره ابتکار عمل‌های جسورانه‌ای که فاکتور ذهنی سازمان می‌دهد، می‌تواند تأثیرات دگرگون ساز و تکان دهنده‌ای داشته باشد، موجب جهشی در اوضاع شود، تناسب قوا را و کلاً مختصات بازی را تغییر دهد. به شرطی که متکی بر پویش‌های واقعی و واقعیت مادی باشد.

اتحادیه در دوره انقلاب (به جز و تا حدی در دوره یک سال و نیمه در کردستان) عملاً استراتژی مبارزه مسلحانه انقلابی را به‌عنوان تنها راه حل تضادهای طبقاتی و ملی کناری نهاد و مجموعه فعالیت‌هایش را بر پایه^۶ چنین دورنمایی سازمان نداد. هر چند در سال ۱۳۶۰ که واقعیات سستبر همه چیز را تابع تفنگ گردانید، اتحادیه بی‌محابا بدان پاسخ داد و به‌رستی اهمیت ابتکار عمل فاکتور ذهنی را در آن گرمگاه تاریخی درک نمود و بدان عمل کرد. در آن مقطع، قفل تضادهای مختلفی که به هم تنیده شده بود را فقط و فقط با ابتکار عمل جسورانه پیشاهنگ انقلابی می‌شد باز کرد.

اگر چه ایده‌های اولیه^۷ سیامک زعیم (و همچنین پراتیک سریداران) نشانه^۸ گسست جدی از تفکرات تدریج‌گرایانه و قدرگرایانه اکونومیستی (دترمینیسم اقتصادی) غالب بر جنبش کمونیستی بود اما هنوز تا نقد تئوریک همه جانبه و قاطع از این گرایش قدرتمند فاصله داشت.

جزوه^۹ «مارکسیست - لنینیست‌ها و مشی چریکی» در نقد مشی چریکی موفق است. به‌ویژه از زاویه^{۱۰} ایدئولوژیک اثبات می‌کند که این مشی قرابتی با مارکسیسم ندارد و اساساً بازتاب ایدئولوژی بورژوایی و خرده بورژوایی و ناسیونالیستی است؛ اما این نقد به سیاست و اهداف سیاسی - طبقاتی تسری نمی‌یابد. انگار اختلاف صرفاً بر سر راه‌های نظامی متفاوت برای رسیدن به یک هدف است. واقعیت این است عده‌ای که به کمونیسم گرایش داشتند دنباله رو مشی چریکی شدند و همه^{۱۱} گرایش‌هایی که حول مشی چریکی شهری با یکدیگر متحد شده بودند، مانند گروه جزئی و احمدزاده اختلافاتی در زمینه^{۱۲} مشی سیاسی - نظامی با یکدیگر داشتند؛ اما محتوای سیاسی طبقاتی این مشی، اساساً آمل و آرزوهای قشرها و طبقات دیگری را نمایندگی می‌کرد. کاستریسم ربطی به سوسیالیسم نداشت و منافع قشرهایی از خرده بورژوازی و بورژوازی یک ملت تحت ستم را نمایندگی می‌کرد که از زورگویی و اجحافات امپریالیسم آمریکا به تنگ آمده بودند. این قشرها با

۹ - کلیات آثار لنین به زبان انگلیسی جلد ۳۸، (ص ۱۸۲ و ص ۲۱۸)

پیروی از شوروی و وابستگی به آن نشان دادند که خواهان گسست قطعی از مناسبات امپریالیستی تولید نیستند و نمی‌توانند باشند. جریان‌های چریکی و مشخصاً سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران نیز عملاً در چنین مسیری قرار گرفته بودند. غلظت ناسیونالیسم‌شان و سانتریسیم‌شان نسبت به مبارزه مهم میان مارکسیسم و رویزیونیسم (میان چین مائوئیستی و شوروی سوسیال امپریالیستی) دست در دست تغییرات مهمی که در صحنه سیاسی بین‌المللی صورت گرفت، به‌شدت آسیب پذیرشان کرد. تا آنجا که در آستانه انقلاب ۵۷ دیگر از رادیکالیسم اولیه‌شان نشان چندان باقی نمانده بود. کمی بعد اکثریت این جریان در مسیر حزب توده و وابستگی به شوروی که مدت‌ها بود به یک قدرت امپریالیستی تبدیل شده بود قرار گرفت؛ بنابراین مسئله این نبود که مشی چریکی راهی دیگر بود برای رسیدن به هدف واحد و مشترکی که کل جنبش کمونیستی در برابر خود داشت. بلکه عمدتاً سازمان‌های مشی چریکی هدف دیگری را برگزیده بودند و به‌جای مبارزه در جهت دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم و برپایی جامعه‌ای نوین، اساساً تغییرات بورژوا دمکراتیکی را دنبال می‌کردند. هدف مبارزه آن‌ها به‌ویژه از طرف جزئی و همفکرانش به مبارزه علیه دیکتاتوری فردی شاه فرو کاسته شده بود.

این محدودیت تاریخی جزوه «مارکسیست - لنینیست‌ها و مشی چریکی» به نقطه ضعف دیگری پا داد. پلمیک‌ها تا حدی محدود شد به شیوه مبارزه (مشخصاً زمان دست بردن به سلاح). دست بردن پیش از موعد به سلاح، موضوع مبارزه شد. با نگاه امروز می‌توان گفت که جدل می‌توانست و می‌بایست بر سر مشی نظامی هم متمرکز شود. از جمله این که آیا با اتخاذ مشی چریک شهری می‌توان از نقطه نظر نظامی به پیروزی رسید؟ آیا با این مشی می‌توان ارتش خلق را سازمان‌دهی کرد؟ می‌توان نیروهای نظامی دشمن را در هم کوبید؟ تبلیغ مسلحانه صرفاً گریز از این پرسش‌های حیاتی نبود، بلکه اتخاذ جهت‌گیری سیاسی متفاوت بود. نشانه این بود که هدف نابودی دشمن نیست بلکه در بهترین حالت ایزای دشمن - و وادار کردن شاه به دست کشیدن از دیکتاتوری فردی - است. در تمامی پلمیک‌هایی که علیه مشی چریکی صورت گرفت، جای مبارزه بر سر اینکه استراتژی نظامی پیروزمند چیست خالی است؛ و این به یک نقطه ضعف مهم نیروهای خط سه نه تنها در جریان انقلاب ۵۷ بلکه در جریان مقاومت‌های مسلحانه بعدی در مقابل

جمهوری اسلامی بدل شد.^{۱۰} کمتر کسی بود که طی آن سال‌ها به اصول و بدنه دانش نظامی که توسط مائو به علم مارکسیسم افزوده شده بود توجهی کند.

تازه در تابستان سال ۶۰ و جریان مبارزه مسلحانه سربرداران بود که سیامک به فکر مشی نظامی و استراتژی نظامی افتاد. او توانست رابطه درستی بین اهداف سیاسی مجاهدین با تاکتیک ترورشان پیدا کند و بگوید چرا این روش منجر به سرنگونی رژیم نمی‌شود (و نمی‌خواهد بشود) و راه را بر گسترش مبارزه مسلحانه و پیوستن توده‌ها به صفوف آن می‌بندد؛ اما کم بهایی به اصول و تئوری انقلابی مارکسیستی درزمینه^{۱۱} آموزه و استراتژی نظامی، بی‌توجهی به جمع‌بندی مشخص از تجارب نظامی مهم و گسترده در کردستان، ترکمن صحرا و سایر نقاط ایران در سال‌های ۶۰ - ۱۳۵۷، دست و پای رفقای چون سیامک را پیشاپیش بسته بود و مانع از آن شد که سربرداران مشی نظامی صحیحی - مبنی بر طولانی بودن خصلت جنگ انقلابی در ایران - اتخاذ کند؛ یا حداقل اهمیت مبارزه دو خط در این زمینه را دریابد.

علیرغم ضعف‌ها و کمبودهای فوق، جزوه^{۱۲} «مارکسیست - لنینیست‌ها و مشی چریکی» در نقد مشی چریکی نوشته‌ای است ارزنده که هم از نظر روش و هم از نظر تیزبینی و دقت در داوری‌ها بسیار قابل ملاحظه است.

در دیگر زمینه‌های مهم خطی نیز ما با موقعیت مشابهی روبرو می‌شویم. جزوه^{۱۳} «مارکسیست - لنینیست‌ها و مشی چریکی» در زمینه^{۱۴} ساخت اقتصادی اجتماعی ایران، رابطه^{۱۵} سلطه^{۱۶} امپریالیسم با طبقات ارتجاعی داخلی و مرحله^{۱۷} انقلاب پرش‌های مهم طرح

۱۰ - «از زاویه^{۱۸} راه انقلاب نقد اتحادیه کاملاً درست نبود. نقد اتحادیه از این زاویه نبود که با مشی چریک شهری نمی‌توان یک جنگ انقلابی دراز مدت سازمان داد و گام به گام دشمن و ارتش ارتجاعی‌اش را در هم شکست. بسیاری از نقدهای آن دوران نسبت به مشی چریکی، بر سر شکل مبارزه بود و این که شرایط عینی برای به‌کارگیری اشکال قهرآمیز مبارزه هنوز فراهم نشده و مبارزه^{۱۹} مسلحانه با سطح مبارزات توده‌ای منطبق نیست. اکثر کمونیست‌های خط سه (کسانی که مخالف خط حزب توده و خط چریک‌ها بودند) درک غلطی از مبارزه^{۲۰} مسلحانه توده‌ای داشتند. آن‌ها مبارزه^{۲۱} مسلحانه را ادامه و تکامل جنبش‌های توده‌ای از اشکال پائین تر به اشکالی عالی‌تر می‌دیدند و به نقش تعیین‌کننده عامل ذهنی (حزب) در به راه اندازی مبارزه^{۲۲} مسلحانه کم بها می‌دادند. آن‌ها شرایط عینی آغاز و توسعه^{۲۳} جنگ خلق را نادیده می‌گرفتند، شرایطی که غالباً وجود دارد هر چند در تمامی نقاط کشور حدت و شدت یکسانی ندارد. آن‌ها امکان شروع مبارزه^{۲۴} مسلحانه را به بعد از عریان و حاد شدن تضادها یا به بحران‌های انقلابی سراسری مشروط می‌کردند. در نتیجه باوجود داشتن توان تشکیلاتی، از فرصت‌های انقلابی موجود برای آغاز جنگ خلق سود نمی‌جستند و عملاً دنباله رو جنبش‌های توده‌ای می‌شدند و در انتظار گذر جنبش‌های توده‌ای از مبارزه^{۲۵} مسالمت آمیز به قهرآمیز وقت تلف می‌کردند. به همین خاطر حتی نتوانستند نقش مؤثری در قیام ۲۲ بهمن ۵۷ ایفاء کنند.»

برای بحث بیشتر در این زمینه به صفحات ۲۱۵ - ۲۱۲ کتاب «پرنده نوپرواز» رجوع کنید.

می‌کند و بر مهار تئوریک آن‌ها تأکید می‌کند؛ اما در مجموع قادر نیست از جوانب غلط تئوری‌های غالب بر کل جنبش کمونیستی در آن دوره گسست کند و ضعف‌های موجود در آن چارچوب‌های تئوریکی را - که در حال عیان شدن بود - شناسایی کند.

در زمینه^۴ درک از حزب کمونیست و ایجاد آن، سیامک نادرستی افکاری را که ایجاد حزب را به رشد و گسترش مبارزه اقتصادی کارگران منوط می‌کنند، نشان می‌دهد. او حزب را به‌درستی اقلیت در حال وجودی می‌داند که «واقعاً آگاه طبقاتی است و قادر است توده‌ها را رهبری کند، قادر است به هر سؤالی که موضوع روز می‌شود پاسخ گوید و به طریق متشکلی برای دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه کرده و توده‌های کارگر را در این سمت تربیت می‌کنند.» سیامک با وجود داشتن این درک صحیح هنوز قادر نیست از تئوری «پیوند» (پیوند با کارگران به‌عنوان شرط ضروری تشکیل حزب) گسست کند. این تئوری که پیش شرط دیگری چون «وحدت نیروهای کمونیستی» را نیز با خود داشت، انتظاری عبث و غیرواقعی را دامن زد و مانع از آن شد که نیروهای خط سه - مشخصاً اتحادیه^۵ کمونیست‌ها - حلقه^۶ کلیدی ایجاد حزب - یعنی روشن کردن هدف و چگونگی دست‌یابی بدان - را در دست گیرند و به لحاظ تئوریک قادر شوند به خط مشی سیاسی صحیحی در ارتباط با انقلاب ایران و مسائل مهم پیش‌اروی جنبش کمونیستی بین‌المللی دست یابند. رهبران انقلابی به‌جای حل مسائل و جهت‌گیری‌های استراتژیک به خرده کاری‌های روزمره و پراکنده کاری‌های تئوریک مشغول شدند که با شکست سوسیالیسم در چین در سال ۱۹۷۶ و شروع انقلاب ایران ابعاد گسترده و وخیمی به خود گرفت و زیان‌های جبران‌ناپذیری به بار آورد.

از منظر تاریخی و با نگاه امروز، جزوه^۷ «مارکسیست - لنینیست‌ها و مشی چریکی» آئینه^۸ تمام‌نمای قوت‌ها و ضعف‌ها، آزادی‌ها و محدودیت‌های جنبش کمونیستی ایران بود. خصلت‌نمای دورانی بود که در حال اتمام بود؛ دوران جدید نیز همراه با مسائل جدید در حال رو آمدن بود. سیامک در این جزوه سعی کرد شناخت کمونیست‌ها از سازمان‌دهی انقلاب پرولتاری در کشورهای تحت سلطه را فشرده و متمرکز کند؛ شناختی که داشت دچار عدم تعادل می‌شد. عناصر جدیدی در ارتباط با امر انقلاب رو آمده بودند که نیازمند تجزیه و تحلیل جدی و عمیق بودند. ساختار اقتصادی اجتماعی اغلب کشورهای تحت سلطه دچار تغییرات کمی و کیفی عده‌ای شده بود؛ بر ناموزونی و اعوجاج ساختار جامعه افزوده شده بود. ساختارهای طبقاتی - سیاسی اجتماعی در حال تحول سریع و بسیار متناقض بودند و با رشد سرمایه‌داری بر وزن نسبی شهرها و کمیت طبقه کارگر افزوده

شده بود. چارچوب‌های تئوریک قبلی با عناصر نوینی روبرو شده بودند که می‌بایست حل و فصل می‌شدند. فقط جذب عناصر جدید و مهار تئوریکشان در چارچوب قبلی کفاف نمی‌داد. ضرورت طرح چارچوب‌های تئوریک نوین رخ می‌نمایاند. اگر چه هنوز بسیاری از عناصر اصلی و کلیدی چارچوب قبلی درست و قابل به کار بست بودند اما در مجموع علم انقلاب نیاز به تکامل داشت. کمونیست‌ها هم با وظیفه^{۱۱} دفاع از اصول پایه‌ای و جمع‌بندی از دستاوردهای خود روبرو بودند هم می‌بایست با تغییرات جدید دست و پنجه نرم می‌کردند.

به علل گوناگون که در اینجا مجال پرداختن بدان نیست بویژه در مقطع تاریخی انقلاب ۵۷ چنین نشد؛ نه به دانش و دستاوردهای قبلی تکیه شد و نه تلاشی جدی برای مهار تئوریک تغییرات مهم در سطح ملی و بین‌المللی صورت گرفت.^{۱۱} این خود به گنجی و سردرگمی دامن زد. کمونیست‌ها علیرغم تلاش‌های انقلابی و فداکاری‌های عظیم قادر به ایفای نقش مستقل در جریان انقلاب ۵۷ نشده و این امر نهایتاً موجب شکست آخرین انقلاب قرن بیستم شد.

(۵)

آخرین باری که سیامک را دیدم، عصر روز ششم بهمن ۱۳۶۰ بود. نیمه‌های شب، یک بار او را دیده بودم. پس از آن که اهداف عملیاتی اولیه ما در شب با موفقیت به انجام رسید او همراه با کاک اسماعیل و رفیق مجتبی (حشمت اسدی) برای بررسی اوضاع به سنجر ما آمدند. بر شانه شهاب کیسه‌ای پر از مواد غذایی (چون کالباس، کیک و ...) بود که میان رفقا پخش می‌کرد. آن مواد غذایی را رفقا از بوفه^{۱۱} تنها سینمای شهر که تحت کنترل نیروی بسیج بود، مصادره کرده بودند. صبح روز ششم بهمن نیز شهاب در انتهای محله رضوانیه مستقر شد. این نقطه تا حدی از زاویه^{۱۱} امنیتی برای استقرار گروه پزشکی و حفظ اعضای رهبری مناسب‌تر بود. یک بار از دور او را دیدم که مشغول صحبت با مردم بود.

حوالی ساعت چهار و نیم بعد از ظهر آخرین خط دفاعی ما که کوچه^{۱۱} متصل‌کننده^{۱۱} دو محله^{۱۱} «رضوانیه» و «اسپه کلا» بود، در هم شکست. مجبور به عقب نشینی شدیم. وارد

۱۱ - برای بحث بیشتر علاقمندان می‌توانند به جزوه با سلاح نقد - جمع‌بندی از گذشته اتحادیه کمونیست‌های ایران و مقالات دیگری که حزب کمونیست ایران (م ل م) در جمع‌بندی از شکست انقلاب ۵۷ منتشر کرده رجوع کنند.

کوچه‌ای شدم. دیدم که شهاب به همراه رفیق مجتبی و رفقای گروه پزشکی و چند رفیق زخمی از سمت مقابل می‌آیند. بر کول یکی از اعضای گروه پزشکی رفیق بهرام خرمشهر بود که پایش در اثر اصابت گلوله شکسته بود، استخوان پایش بیرون زده بود و قادر به راه رفتن نبود. آن‌ها که نتوانسته بودند خود را به باغ نارنج - محل و مسیر عقب نشینی - برسانند دوباره به سمت حد فاصل دو محله بازگشتند. در همین کوچه، رفیق مراد (سورنا درخشان) و مسعود آبادان (رفیق محمد توکلی) نیز به جمع ما پیوستند. دیگر صحنه جنگ کوچه به کوچه نبود؛ خانه به خانه و دیوار به دیوار بود. صدای تیر، انفجار نارنجک و دود باروت همه جا را فراگرفته بود. مجبور شدیم رفیق بهرام را در خانه‌ای جا بگذاریم و خودمان را با بالا و پایین رفتن از دیوارها به چند خانه آن طرف تر برسانیم. همان زمان صدای انفجار نارنجکی به گوشمان رسید. رفیق بهرام هنگام ورود پاسداران برای اینکه زنده به اسارت دشمن در نیاید نارنجکش را منفجر کرد و سه پاسدار را به هلاکت رساند. فرصتی نبود؛ در کمتر از یکی دو دقیقه باید تصمیم می‌گرفتیم. رفیق مراد پیشنهاد داد که تکتک یا چندتایی در خانه‌ها یا پشت بام خانه‌ها پنهان شویم و بعداً راهی برای نجات خود بیابیم. رفیق شهاب همراه با رفیق حشمت اسدی و گروه پزشکی و یکی دو رفیق زخمی به سمت خانه‌ای رفتند و در پشت بام آن خانه مخفی شدند.^{۱۲} باقی ما به سمت دیگری روان شدیم. هوا تاریک روشن شده بود؛ لحظات به سرعت نور می‌گذشت. همه این‌ها طی چند ده ثانیه اتفاق افتاد. بدین گونه آخرین تصویر شهاب با آن پالتوی کهنه و قدیمی یشمی رنگ بر ذهنم برای همیشه نقش بست. فردایش، اعضای این گروه پس از یک درگیری کوتاه به اسارت دشمن در آمدند. چنین بود که رهبر برجسته‌ای را که مسیر زندگی بسیاری از جمله مرا در جهت تحقق اهداف و آرزوهای انقلابی و کمونیستی تغییر داد، از کف دادیم.

شهاب همواره برای بازماندگان و ادامه دهندگان آن نبرد یادآور فرصت کوتاه و بی‌ظییری در زندگی است که هنوز لحظاتی گرمابخش وجود است. فرصتی که بی‌شک بسیاری از انقلابیون آرزومندش بوده و هستند. فرصتی چند ماهه؛ چند ماهی که راه نمی‌رفتیم بلکه پروازکنان می‌رفتیم تا دنیا را تغییر دهیم. چند ماهی که در اوج زیستیم: ماه‌های یگانگی نزدیک؛ ماه‌های زندگی تنگ و فشرده رفیقانه؛ ماه‌های انضباط سخت و تلاش‌های عظیم؛ ماه‌های پُر غنا و پر نشاط! ماه‌هایی که شکوفه‌های امید و لبخند را در میان توده‌ها می‌پراکنیم و به علت پیشبرد وظایف انقلابی و کمونیستی و انجام مسئولیت‌های

۱۲ - برای اطلاع بیشتر از سرنوشت سیامک زعیم و برخورد وی در زندان به بخش پیوسته‌ها رجوع کنید.

تاریخی از خویش رضایت داشتیم. افسوس که در آن ماهها فرصت نشد تا به شهاب بگویم که زمانی مهمترین اثر تئوریکش را در همین منطقه جنگلی باز تکثیر کردیم تا در اوج سرخوشی و بلندپروازی‌هایش شاهد لبخند دیگری از او باشیم.

شهاب در روزگار بزرگترین اضطرابها به وظیفه کمونیستی خود عمل کرد. اگرچه مبارزه مسلحانه سرداران تجربه‌ای شریف بود که به شکست انجامید اما نشان داد که هر شکستی در پی مبارزه، یک رهایی است و دستاوردهایش ارزنده‌تر از پیروزی‌های سهل الوصول و آسان است. حال آنکه شکست بدون مبارزه، فاجعه است. تجربه نشان داد که تاریخ توالی فصول نیست، بلکه توالی چشم‌اندازهای نوین است. چشم اندازهای نوینی که جز از طریق کوشش جمعی پیشاهنگان انقلابی ساخته نمی‌شود. همواره لحظاتی در تاریخ وجود دارند که در آن طبقات تحت ستم باید آگاهانه شکست در پی مبارزه را بر تسلیم شدن بدون مبارزه ترجیح دهند؛ تا نقطه عزیمتی نوین برای آیندگان خلق کنند. این درس را مارکس از تجربه کمون پاریس برای کمونیست‌ها به ارمان آورده بود. سیامک زعیم با وفاداری به این درس توانست میراثی انقلابی از خود به‌جای گذارد که کسی یارای انکارش نیست.

می‌گویند هر سلاح گذشته‌ای دارد، اما شلیک هر گلوله داستان تازه‌ای خلق می‌کند. سرداران نیز با شلیک تفنگ‌های خویش داستان تازه‌ای خلق کردند. این داستان مسیر متفاوتی برای تکامل «اتحادیه کمونیست‌های ایران» (و سپس حزب کمونیست ایران م ل م) و کل جنبش کمونیستی ایران گشود. انقلابیون کمونیست هر بار که به تعیین تکلیف قهری با نظام ضد بشری و دهشتناک حاکم بیندیشند ناچارند که درس‌های قیام آمل را و نام سیامک زعیم و پیشروی‌ها و راهگشایی‌های باشکوهش را به خاطر بسپارند و بسرایند:

هزاران برگ

هزاران رنگ

هزاران همه‌م در باد

می‌ستایند ترا در یاد!

هزاران شر

هزاران شور

هزاران پیچش برگ با باد

به‌سوی خیزی در راه!

نویسنده کتاب «برنده نپرواز» - بهمن ماه ۱۳۹۳

گزیده‌ای از اظهارات دو تن از فعالین و بنیان گذاران «سازمان انقلابیون کمونیست (م ل)» در مورد سازمان و نقش سیامک زعیم

لازم به ذکر است که این رفقا، بعدها از سازمان جدا گشتند. زمان این اظهارات سال ۱۳۶۳ می باشد.

۱) اولین گروه ما در اواسط سال‌های ۶۰ میلادی تشکیل شد که شامل ۹ نفر بود. قرار بود وقتی ۳۰ نفر شدیم برای شروع جنگ چریکی به ایران برویم. گروهی بودیم طرفدار کاسترو و راه کوبا. زمانی که جزوه رژی دبره در مورد مشی چریکی منتشر شد ما شروع به دفاع از آن کردیم. سازمانی به نام حزب کارگری مترقی (PL (Progressive Labor Party در آمریکا بود. این جریان طرفدار انقلاب چین و راه انقلاب چین و مائو بود. تازه انقلاب فرهنگی در چین شروع شده بود و این سازمان در چین نیز آدم داشت. آن‌ها شروع به نقد جزوه رژی دبره کردند. ما که با این سازمان همکاری داشتیم بر سر این موضوع اختلافمان شد. آن‌ها در پروسه مبارزه سیاسی - ایدئولوژیک و جلسات بحث با ما موفق شدند روی ما تأثیر گذارند. به علاوه خودمان نیز از انقلاب فرهنگی چین تأثیر گرفتیم. پس از این تغییر و تحول عده‌ای که کماکان روی خط کاسترو مانده بودند از ما جدا شدند و بعدها به سازمان چریک‌های فدایی خلق پیوستند (من جمله خسرو کلانتری).

ما جریانی به نام «سازمان انقلابیون کمونیست (م ل)» ایجاد کردیم. اولین کمیته^۴ اجرایی منتخب کنگره^۵ اول سازمان سه نفر بودند که سیامک زعیم یکی از آنان بود. با «سازمان انقلابی حزب توده» از نظر خطی زیاد فرق نداشتیم فقط معتقد بودیم که آن‌ها اپورتونیست هستند. اولین شماره^۶ «کمونیست» را که بیرون آوردیم به سیامک گفتیم که انعکاس فرق ما با «سازمان انقلابی» در این نشریه چیست؟ او گفت راست می‌گویی. باید عوض کنیم. آن شماره^۷ چاپ شده را دور ریختیم و مقاله‌ای در انتقاد به «سازمان انقلابی» بدان اضافه کرده و نشریه را از نو چاپ کردیم. خط سازمان را اساساً سیامک فرموله می‌کرد و تقریباً تمام سرمقاله‌های نشریه را او می‌نوشت.

پس از کنگره اول عده‌ای به ایران رفتند که پس از مدتی لو رفته و دستگیر شدند و پس از انقلاب آزاد شدند. علت این که ما این را اعلام نکردیم به علل امنیتی بود. پس از انقلاب گویا هیچ کدام به اتحادیه نپیوستند.

۲) محفل چندنفره اولیه ما متشکل از عده‌ای از عناصر مبارز و سمپات مارکسیسم بوده که مطالعه و تحقیق را اساس کار خود قرار می‌دهد. سمپاتی مان به مائوتسه دون بیش از استالین و کمینترن بوده و سیاست‌های کمینترن را رفرمیستی می‌دانستیم. ولی بر سر هیچ یک از مسائل جنبش بین‌المللی کمونیستی و همچنین مسائل ایران هنوز فرموله نبودیم. پس از یک دوران که خود را فرموله می‌کنیم شدیداً طرفدار جنبش بین‌المللی کمونیستی (جریانات ضد رویزیونیستی و طرفدار چین که مرسوم بود) می‌شویم.

سیامک قدرت شگرفی در کشیدن افراد به روی خط خود داشت. آن قدر قوی بود که می‌توانست کادرهای فعال و با تجربه سازمان را در عرض مدت کوتاهی بر روی خط خودش فرموله کند. برایش کار می‌کرد و زحمت می‌کشید.

او را از سن ۱۶ سالگی غیرمستقیم و از ۱۸، ۱۹ سالگی از نزدیک می‌شناختم. می‌توانم بگویم ضعف شخصیتی به هیچ وجه نداشت. رفیقی صادق، پاک و شریف بود. اعتقاد عمیقی به انقلاب داشت. تمام مسئله‌اش افکار و عقایدش بود و برای همین یک زندگی عادی اجتماعی که دیگران نیز به هر حال داشتند را هرگز برای خود نداشت. وقتی به من گفتند این احتمال وجود دارد که همکاری کرده باشد را باور نکردم و تا به امروز نیز نمی‌توانم باور کنم. او هرگز نمی‌شکست. او آن قدر اعتقاد داشت و آن قدر محکم بود که اگر روزی بشنوم شکسته برآیم باور نکردنی خواهد بود. او هرگز نلغزید و هر چه می‌گفت تا آخر پایش می‌ایستاد. همیشه یادش آتش به جانم می‌زند. شاید بتوان گفت تنها اشکال شخصی که داشت غرورش بود که آن هم در ارتباط با اینکه همیشه معتقد بود نظرات سیاسی‌اش درست است می‌باشد. در تمام زندگی‌ام هرگز از او نشدیم که بگوید "اشتباه کردم" و همین اشکال هم امروزه می‌تواند به‌طور مثبت دلیلی باشد برای اینکه هیچ شکنجه و هیچ آزاری شکستنش ندهد. هرگز نتوانستم مرگش را قبول کنم همان‌طور که شکستنش را نیز هرگز قبول نکردم.

در مورد سرنوشت سیامک زعیم، به نقل از کتاب «پرنده نوپرواز»

رفیق سیامک زعیم (شهاب) از زمانی که در هفتم بهمن ماه ۶۰ به اسارت در آمد، به اوین منتقل شد و مدت یازده ماه تحت شکنجه‌های وحشیانه قرار گرفت، وی روزانه جیره شلاق داشت. علیرغم اینکه دادگاه انقلاب اسلامی آمل همان زمان او را همراه با سایر رفقای اسیر محکوم به اعدام کرده بود، مجدداً وی را در دادگاه اتحادیه محاکمه کردند. البته رژیم بسیار ماهرانه این مسئله را مسکوت گذاشت. نامی از وی نبرد، حتی در عکس‌ها و فیلم‌هایی که منتشر کردند، سیامک حضور نداشت. فقط در کیفرخواست علیه اتحادیه که توسط لاجوردی جلاد نگاشته شده بود و در روزنامه‌های اطلاعات و کیهان آن زمان یکی دو جا به فردی به نام شهاب اشاره شد. البته همان دوره یک خبرنگار خارجی که فیلمی از دادگاه تهیه کرده بود و در شبکه‌های خبری آمریکا پخش شد، تصاویری از رفیق سیامک نشان داد و در صحنه‌هایی هم صندلی خالی‌ای که وی قبلاً روی آن نشسته بود را به نمایش گذاشت. این مسئله در عکس‌هایی که رژیم از دادگاه در روزنامه‌ها منتشر کرد هم مشخص بود. تا آنجائی که اطلاع داریم بعد از چند روز، سیامک در دادگاه مشاهده نشد. به هر حال رژیم رفیق سیامک زعیم را آن دوره اعدام نکرد و می‌خواست با ادامه آزار و شکنجه‌های مدام وی را بشکند. رژیم در این کار موفق نشد. حتی برخی زندانیان سیاسی آزاد شده که در زندان شاهد جلساتی به نام «نشست سران گروه‌ها» بودند، می‌گفتند که رفیق سیامک یا معمولاً ساکت می‌نشست یا بسیار کم حرف می‌زد و حتی یک بار با نشان دادن بی‌سوادی آخوندی که به اصطلاح می‌خواست غلط بودن مارکسیسم را ثابت کند، موجب به هم خوردن آن جلسه شد. این را هم خبر داریم که وی به درخواست بازجویان اوین برای مناظره با سران حزب توده و افسای حزب توده گردن نگذاشت.

البته این شایعه هم بود که می‌گفتند او در حال نوشتن جزوه‌ای در رد مارکسیسم است. برخی زندانیان سیاسی که با وی هم بند بودند این خبر را تأیید کرده و در عین حال تأکید کردند که وی همواره می‌گفت «رژیم از یادداشت‌های من هیچ استفاده‌ای نمی‌تواند بکند و این فقط بهانه‌ای است برای وقت خریدن» طبق این روایت‌ها گویا کماکان رفیق سیامک

ارزیابی داشت که رژیم جمهوری اسلامی به‌زودی خواهد افتاد و شاید سر دواندن بازجویان با مسئله نوشتن جزوه، مفری باشد برای در رفتن از زیر شکنجه‌های جسمی و روحی مداوم.

ما خبر چندان‌ی از تحولات فکری وی در زندان نداریم اما این را می‌دانیم که او در مقابل دشمن از خود ضعف نشان نداد. اگر ضعف نشان می‌داد حتماً دشمن از آن برای درهم شکستن روحیه انقلابی رفقای دیگر و همچنین در سطح جامعه استفاده می‌کرد. سرانجام روز پنجم بهمن ماه ۱۳۶۳ رفیق سیامک زعیم برای اجرای حکم اعدام به آمل منتقل شد. هنگام شام، زمانی که جمعی از زندانیان سیاسی در زندان دادگاه انقلاب اسلامی آمل مشغول غذا خوردن بودند، در سلول باز شد و رفیق سیامک زعیم قدم به سلول گذاشت. خوش و بش کرد و سر سفره نشست. پس از پرس و جوهای اولیه وقتی برای بقیه معلوم شد که او کیست و برای چه به آمل منتقل شده، زندانیان از فرط بهت و ناراحتی دست از غذا خوردن کشیدند. ولی او ادامه داد. روحیه‌اش خوب و قوی بود. ساعاتی بعد هنگامی که نگهبان او را صدا زد با همگی خداحافظی کرد، رفت و اعدام شد.

بدین ترتیب جنبش کمونیستی ایران یکی از برجسته‌ترین رهبران خود را از دست داد. رهبری که همواره تلاش می‌کرد حرف و عملش یکی باشد و هر راهی را که جلو می‌گذاشت خودش در پیشاپیش رهروان حرکت می‌کرد. بدون شک تلاش‌های کمونیستی وی به‌عنوان بنیان‌گذار «سازمان انقلابیون کمونیست (م ل)» و «اتحادیه کمونیست‌های ایران» و مبتکر اصلی قیام سربداران در خاطره‌ها باقی می‌ماند.

بخشی از خاطرات کوروش زعیم برادر سیامک زعیم

بعدها فهمیدم که از برادرم خواسته بودند تا برای آزادیش درخواست عفو کند و او گفته بوده که این جمهوری اسلامی است که باید از او طلب عفو کند. پس از این جریان، در اولین و آخرین دیدار او با مادرم گفته بود که از او خواسته‌اند درخواست عفو کند و او رد کرده است؛ و با لحن حق به‌جانب پرسیده بود فکر می‌کنید باید درخواست عفو می‌کردم؟ مادرم گفته بود که «این ننگ خانواده ما خواهد بود. مرگ از تسلیم در برابر این رژیم بهتر است».

ما تا دو سال اصلاً نمی‌دانستیم که او کجا و چگونه اعدام شده است. در پی مراجعات متعدد پدر و مادرم به دادستانی انقلاب تهران و سپس آمل و پس از گذشت بیش از دو سال، سرانجام گورستانی را که پیکرهای جوانان خیزش آمل را در آن دفن کرده بودند نشانشان دادند. سال‌های سال طول کشید تا پدر و مادرم بالاخره توانستند محل دفن مخفیانه^۴ او را در گورستانی در آمل کشف کنند. آن‌ها آنگاه روی کاغذی نام او را نوشتند و زیر خاک روی گور او پنهان کردند تا بعدها بتوانند دوباره گور را پیدا کنند.

پس از اعدام سیامک، وقتی مادرم برای دریافت لباس‌های او به اوین مراجع کرده بود، چهره‌اش جدی و بی‌احساس بود. مأمور زندان از مادرم پرسیده بود که چرا از مرگ پسرش غمگین نیست؟ و مادرم گفته بود: «این یک افتخار است که به دست شماها کشته شده!» البته به خانه که رسیده بود تا چند روز فقط گریه می‌کرد و از خواب و خوراک افتاده بود، زیرا مادرم عاشق برادرم سیامک بود و او را می‌پرستید.

برخی شنیده‌ها از نظرات سیامک زعیم در زندان

این بخش بر پایه^۶ اظهارات افرادی که در مقاطع مختلف با رفیق سیامک زعیم هم سلول بودند، تهیه شده است.

تحلیل ما از شرایط بعد از سی خرداد ۶۰ درست بود و باید طرح قیام مسلحانه در آن مقطع اجرا می‌شد. ولیکن ما افتی که در روحیه^۷ توده‌ها صورت گرفته بود را ندیدیم. هم من و هم ریاحی دچار شک در اجرای طرح شدیم ولی فشار شرایط نظامی و به تبع آن، فشار مسئولین نظامی موجب شد که به‌پای اجرای طرح برویم.

اکنون در موقعیتی نیستیم که بگویم چه باید کرد؟ ولیکن تحت هیچ شرایطی نباید از سیستمی مانند جمهوری اسلامی دفاع کرد. حمایت از این رژیم عین جنایت است. ما وجه عمده مبارزه علیه امپریالیسم را از این‌ها که زنده‌ای از امپریالیسم هستند جدا می‌کردیم. اینان نه خرده بورژوا هستند نه علیه امپریالیسم. به همین دلیل دچار راست روی شدیم. تعطیل تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان در کردستان و سیاست ما در قبال اشغال سفارت آمریکا و جنگ با عراق اشتباه بود.

ما باید مجدداً تاریخ، به‌ویژه تاریخ معاصر ایران را مطالعه کنیم. باید از برخورد یک‌جانبه و دلبخواهی دوری گزینیم. در گذشته به‌جای اینکه واقعیات تاریخی را ببینیم، دنبال طرف خود می‌گشتیم. ما حیدر عمو اوغلی را بزرگ می‌کردیم ترسکیست‌ها سلطان زاده را. در صورتی که هر دو دچار ضعف و قوت‌های خود بودند. این مسئله حتی در مورد شخصیت‌هایی چون ستارخان و شیخ محمد خیابانی هم صادق است. آنان کارهای غلط نیز انجام دادند.

یکی از کمبودهای مهم ما این بود که به مسئله دین برخورد نکردیم. متأسفانه اتحادیه هیچ اثری در افشای دین ننوشت.

نباید سیستمی که استالین در شوروی ایجاد کرد را تکرار کنیم. به نظرم در انقلاب فرهنگی چین هم ایراداتی بود. من همیشه معتقد بودم که «سه جهان» در تحلیل‌های مائو

نیز حضور داشت. بسیاری از ضعف‌های ما ریشه در تئوری‌های جنبش کمونیستی بین‌المللی داشت که بدان معتقد بودیم.

باید به این سؤال پاسخ دهیم که چرا نظام امپریالیستی در برخی کشورها قادر بوده از نقطه نظر اقتصادی و آزادی‌های سیاسی، نظامی «بهتر» از نظام‌های سوسیالیستی تاکنون موجود به وجود آورد.

جنبش کمونیستی در برخورد به مخالفین ایراد داشته است. باید به این مسئله پرداخت. به هیچ وجه در مبارزه سیاسی نباید به مخالف خود انگ و برچسب زد. باید راهی جست که ابتکارات مردم به حد زیاد شکوفا شود. در قانون اساسی آینده باید قید شود که مردم حق دارند علیه حکومت دست به اسلحه برند.

سوسیالیسم یک باره ایجاد نخواهد شد. آن قدر باید انجام دهیم و شکست بخوریم تا پیروز شویم.

می‌دانم که رژیم برای این مرا زنده نگهداشت که مرا در هم بشکند؛ هیچ توهمی ندارم که جمهوری اسلامی مرا اعدام خواهد کرد. مگر اینکه در شرایط کنونی جمهوری اسلامی ضربه‌ای در سطح جهانی بخورد و اوضاع داخلی به هم ریزد و زندانیان آزاد شوند. من دارم فرصت می‌خرم. هرکس که قلم مرا بشناسد می‌داند که این یادداشت‌هایی که می‌نویسم متعلق به من نیست و رژیم هیچ استفاده‌ای از آن‌ها نمی‌تواند بکند.

متن کامل شعری که سیامک زعیم سال ۱۳۶۲ در زندان سرود

باغبان خنده زد آنگه که گل روی تو دید
خیره از ماه رُخت، ماه به خود پرده کشید
چه شگفتی اگر این ریگ بیابان امید
چون ترا دید به یک باره پریشان گردید
تا به کی شرم نهان پرده این راز کنم
تا به کی نام ترا زیر لب آواز کنم
تا به کی پرسه زنان فکر ترا ساز کنم
و ندر آغوش گمان سوی تو پرواز کنم
ابر خونگین توأم ای گل غمگین خزان
اشک بالین توأم ای همه بالین تو جان
خواب شیرین توأم ای دو نگاه نگران
زخم دیرین توأم ای دل پُر آه و فغان
چه سیه روز شد این خاک سیه چُرده ما
چه غم افزای شد این نغمه دل مرده ما
که به خون می کشد او توده سرخورده ما
چه دوکپای شد این مرده، ابر گرده ما
از فراسوی زمان پر کشد این مرغ سحر
می کشد سوی تو ای قامت افتاده ز سر

آن سیاهی که دوان می‌کند از آب گذر
بلکه پیکی است که از یار من آورده خبر
وندر آن رفته پسین، هیچ دل‌ارام نبود
چه بیوسی شود اندر دل این شام کبود
آن تبه کرده چو در رفت همه شاد نمود
این تبه‌کار چو آمد همه شادی بر بود
گل به گلزار فراوان و ولی پرپر بود
این یکی آمد و پرپرشدگان هم فرسود
پرچم دین زد و پس چاوشی مرگ سرود
از بر گور فرو آمد و بر گور افزود
لشکر آراست ز نادانی و پستی و جمود
تاخت آورد به آگاهی و هشیاری، زود
ناله‌ای گفت که طاعون مگر این خاک ربود
گفتم اسلام نمود آنچه که طاعون ننمود

یادداشت سیاسی روز

سیامک زعیم

به نقل از حقیقت، ارگان اتحادیه کمونیست‌های ایران، شماره ۱۳۹، ۱۴ شهریور ۱۳۶۰

در زندگی روزمره همواره دیده می‌شود کسی که درباره تحقق امری و یا دست یافتن به هدفی امید بیشتری نسبت به دیگران دارد، ومبنا و اساسی برای این امید بیشتر خود می‌بیند، نسبت به آن دیگران نگران‌تر هم هست. چه نگران واقعاً کسی است که موجبی برای قطع امید از موضوع مورد نگرانی خویش نمی‌بیند و یا کم می‌بیند؛ به عبارت دیگر امیدهای ما همواره با نگرانی‌های ما همراه‌اند و امیدهای بسیار با نگرانی‌های بسیار. این قضیه در زندگی سیاسی و در عرصه منازعه نیروهای سیاسی هم کاملاً صادق است.

امروز هم ما که این‌همه در باره تکامل انقلابی اوضاع، پیروزی انقلابیون و شکست خیانت‌کاران و دشمنان آزادی امیدواریم و برای این امیدواری خویش مبنا و موجبات بسیاری را ملاحظه می‌کنیم و در نوشته‌ها و گفتگوهایمان با سایر عناصر انقلابی بر می‌شماریم، نمی‌توانیم در عین حال نگران نباشیم. این امید بسیار ماست که نگرانی ما را بسیار کرده است. مبنای امید ما کلیه شرایط عینی و ذهنی مساعدی است که همه از وحدت نظر و روحیه دگرگونی طلب مردم ما و خصوصاً طبقه کارگر ما و از پوشالی بودن دشمنان ما و توخالی بودن قدرت آن‌ها حکایت می‌کند: از اینکه جنبش انقلابی در میان کارگران و طبقات دمکراتیک جامعه به حد کافی مبنا دارد، عناصر و گروه‌های مبارز در همه جا حُی و حاضرند، اوضاع بین‌المللی به حال ما مساعد و اوضاع داخلی انفجار آمیز می‌باشد؛ اما نگرانی ما از آن است که همه این‌ها باشد و بهموقع و به‌دقت بهره برداری نشود، تردید و تذبذب و تعلل و مسامحه بر افکار رهبران و عوامل ذهنی محیط ما حاکم گردد، به آن خود ویژگی هائی که شناخت و دقت نظر در آن‌ها راهگشای تبدیل قوه به فعل یک انقلاب و پیروزمندی آن در تحت یک شرایط مشخص است - خود ویژگی هائی که از تفاوت شکل‌های مختلف تکامل انقلاب در شرایط انقلابی متفاوت بر می‌خیزد - توجه نشود و بلکه صرفاً به سابقه ذهنی تکیه گردد.

طفلی است در شکم مادر، دست و پا میزند و بی‌تابی می‌کند، ۹ ماهش گذشته و ماما هم هست، ولی چه‌بسا به شکل خاصی باید این طفل تولد پیدا کند، انبرک و گیره‌ای بخواد و یا ابتکاری برای عمل آن لازم باشد. در اینجا وای از دست آن کسی که این حالت خاص و الزامات آن را نبیند و نفهمد و با لاقیدی و بی‌مبالاتی مدعی شود که بس این درد از بی‌تابی طفل نورسیده نیست، یا این طفل نه ماهه نیست و هنوز وقت کار ماما نرسیده است. طبیعتاً نتیجه این حرف فاجعه خواهد بود. و اگر مادر هم زنده بماند طفل بیچاره حتماً خواهد مرد و بچه زنده، مرده‌اش تولد خواهد یافت! در صورتی که هم درد مادر از طفل درون خود بود و هم طفل برای بیرون آمدن بالغ و آماده بود و هم ماما بود.

امروز اشتباهترین و لاقیدانه‌ترین اظهار نظر، نظری است که آمادگی و پختگی وضع را برای اوج‌گیری انقلاب مردم و تعویض حکومت ارتجاعی کودتا با یک حکومت انقلابی متکی به قیام مسلحانه مردم نبیند و در قضاوت خویش صرفاً به مشتی جزییات و سوابق ذهنی اتکا کند. برای مثال این نظر که گویا اوج‌گیری انقلاب همیشه و تحت هر شرایطی با یکرشته اعتصابات و تظاهرات‌های عمومی پیش می‌آید و اینکه آغاز قیام و به دست گرفتن سلاح در همه حال با شیوع فوق‌العاده فعالیت عملی و خود به خودی توده‌ها باید همزمان و مطابقه داده شود. یا اینکه همان‌طور که قیام بهمن به‌عنوان نبرد قطعی و مسلحانه مردم با حکومت ارتجاعی شاه طرح هیچ‌یک از سازمان‌ها و جریان‌های درگیر در انقلاب مردم نبود، اکنون هم قیام نیازی نیست که طرح سازمان‌ها و جریان‌های درگیر در مبارزه کنونی علیه حکومت ارتجاعی خمینی باشد و به ابتکار آن‌ها آغاز گردد. یا اینکه اگر آمادگی برای هجوم مردم به مراکز قدرت رژیم کودتا وجود می‌داشت لازم بود که مردم نظیر چند هفته و یا چند روز مانده به قیام بهمن ۵۷ در خیابان‌ها فریاد زنند که «رهبران، رهبران ما را مسلح کنید» و در آن صورت می‌شد گفت که توده‌ها واقع و جدا به قیام متمایل و برای به کف گرفتن سلاح در آمادگی بسر می‌برند. البته به نظر ما هم اکنون و مدتی است که بخش انبوهی از کارگران ما، جوانان ما، زنان و مردان به تنگ آمده شهرهای ما و حتی تعداد بیشتری از آن توده‌ای که در آن روزهای تاریخی (در آستانه قیام بهمن ۵۷) چنان فریادی را می‌زدند همان فریاد را می‌زنند و سلاح را می‌طلبند. ولی این فریادها را باید با گوش هوش شنید نه با گوش معمولی! ای بدا به حال آن رهبرانی که همه جا و در هر زمان تنها با گوش معمولی خود می‌خواهند صداها را تشخیص دهند و محتویات درون این صداها را درک کنند، در حالی که فریادها گاهی در دل است و نه بر نوک زبان و چه‌بسا فریاد دل بلندتر و تیزتر از فریاد زبانی باشد!

امروز آن گروه‌هایی که به اتکای این حرف‌ها و یا اظهار نظرهای مشابه به این نتیجه می‌رسند که انگار توده آماده نیست و در نتیجه تا زمانی که ظواهر قابل روئیتی از حرکت خودانگیزخته توده‌ها برای قیام پدیدار شود باید همچنان فعالیت سازمانی عادی تبلیغ سیاسی را در محور فعالیت انقلابی قرار داد اشتباه بزرگ و بلکه هلاکت باری را مرتکب می‌شوند. آن‌ها به خیال خود تلاش می‌کنند که توده نا آماده را برای قیام آماده کنند و اوجگیری انقلاب را سرعت بخشند، لیکن در واقع بر عقب ماندگی خویش از ذهنیت توده و احیاناً بر عدم توانائی خویش در رفع سریع این عقب ماندگی و حل نا آمادگی‌های خودشان پرده می‌کشند و در نتیجه با این کار به حرکت عوامل ذهنی انقلاب یعنی حرکت تشکیلات‌های انقلابی و از این طریق به انقلاب زیان می‌رسانند.

مبارزه کنونی علیه حکومت ارتجاعی کودتا مبارزه‌ای بدون مقدمات قبلی نیست، بلکه ادامه دو سال و چند ماه کشاکش میان نیروهای ارتجاعی و مترقی، طرفداران استبداد و دمکراسی، در شرایط جدید پس از بهمن ۵۷ است. این مبارزه دنباله و بسط و تکامل مبارزه حق‌طلبانه ایست که خصوصاً از یک سال به این طرف علیه جریان ارتجاعی ولایت فقیه و منسجم‌ترین سازمان آن یعنی حزب جمهوری اسلامی و ارگان‌های حکومتی آن دائماً پر و بال گرفت و شدت و حدت یافت. دقیقاً همین مبارزه همه گیر و در حال گسترش بود که مرتجعین حاکم را به کودتا و کشیدن شمشیر عریان بروی تشکیلات‌های مبارز واداشت. این بدین معناست که کشاکش میان آزادی و استبداد، میان مردم و ارتجاع جدید، به نقطه تعیین و تکلیف رسیده، به درجه‌ای رشد یافته که بقای یکی تنها با فنای دیگری میسر می‌باشد. ما در سرمقاله نخستین شماره سال نو مرادمان همین بود هنگامی که اعلام کردیم که: «سال ۱۳۶۰ سال تعیین تکلیف است» و همه نیروهای متخاصم درگیر در صحن سیاسی کشور چاره‌ای جز آن ندارند که نبرد قطعی را آغاز کنند و آغاز می‌کنند. نبرد قطعی هم یعنی جنگ. اکنون این جنگ با کودتا و کشتار وحشیانه خمینی و دار و دسته‌اش آغاز شده است. کودتا و کشتار یعنی جنگ و پاسخ جنگ هم تنها جنگ می‌باشد و نه هیچ چیز دیگر؛ اما جنگ انقلابیون همانا قیام مسلحانه است. فعالیت سیاسی عادی و تبلیغ سیاسی کار ثابت و همیشگی انقلابیون است، ولی اکنون تنها بر زمینه جنگ، حول محور جنگ، می‌تواند و باید تکامل پیدا کند - همان‌طور که همه کارهای دشمنان ما نیز امروزه بر زمینه و حول محور کشتار و سرکوب مسلحانه حرکت می‌کند.

اما خطاست اگر تصور شود عملیات انقلابی ترور و ضربت و بمب گذاری هائی که امروز در جبهه مخالفت انقلابی با حکومت کودتا رواج یافته می‌تواند به‌منزله یک برنامه

جنگی جدی برای انقلابیون تلقی گردد. این عملیات که بقول اجرا کنندگان آن جنبه ایذائی دارد واقعاً هم صرفاً دارای جنبه ایذائی است و تنها دشمن را ایذاء می‌کند، حال آنکه یک برنامه جنگی واقعی در شرایط کنونی باید نابدی و نه ایذای دشمن را هدف قرار دهد - همان‌طور که گشتار و سرکوب دشمن هم برای ایذای انقلاب و انقلابیون نبوده بلکه برای نابدی آن‌هاست. این عملیات حداکثر می‌تواند به‌عنوان مقدمات اجرای یک برنامه جنگی واقعی، به‌عنوان بخشی از یک تدارک جنگی از لحاظ پرورش نیروهای قیام‌کننده جمع آوری سلاح و مهمات غیره و نه به‌عنوان خود جنگ، در جریان یک تدارک جدی منظور گردد. همچنین این عملیات به‌عنوان جزئی از برنامه کلی، به‌عنوان فرعی که به اصل خدمت می‌کند، یعنی به‌صورت یک‌رشته عملیات کمکی که پیشروی یک قیام را تسهیل می‌کند، می‌تواند و باید به‌نگام قیام بکار گرفته شود. لیکن ارتقاء این نوع عملیات به سطح برنامه اصلی انقلابیون و تصور اینکه با این نوع عملیات می‌توان پای حل مسئله قدرت رفت، یا دشمنان را به موقعیت تدافعی و خلق را به موقعیت تهاجمی کشاند، اشتباه آمیز است.

آنچه امروز توده مردم که از حکومت جنایتکاران کودتا منزجر هستند... [چند کلمه ناخوانا] ... که موفقیت‌های انقلابی ... [چند کلمه ناخوانا] ... و مؤید انقلابیون می‌شود. این شوق و تأیید دقیقاً نشانگر آن است که توده مردم، چه روشنفکر و محصل و چه کارگر و پیشه‌ور و بازاری، خواهان برچیده شدن بساط جهمی این حکومت و اعمال قهر علیه آن هستند - به عبارت دیگر مایل به جنگ با این حکومت‌اند. لیکن این عملیات، جنگی نیست که بتواند توده‌های مردم را دسته‌دسته به میدان عملیات جنگی جلب و حول اجرای یک برنامه جنگی علیه حکومت فاسد متشکل و مجهز کند و یا امکان حمایت فعال برای آن‌ها بگشاید؛ زیرا این نوع از عملیات بنا بر خصلت انفرادی و شکل پنهانی خود نمی‌تواند خود را به توده متکی گرداند و به تشکل و تجهیز مردم در مبارزیشان بر علیه کودتا یاری رساند. جبهه این نوع عملیات روشن نیست، منطقه عمل آن معین نیست، امکان حمایت جمعی (نه انفرادی) از این نوع عملیات گشوده نیست، جلب و تشکل و تجهیز توده مردم به گرد این نوع عملیات میسر نیست، انبوه مردم نقشی برای خود در این نوع عملیات نمی‌توانند ببینند و در نتیجه در حد تماشاچی باقی می‌مانند - حال آنکه مردم به هیچ رو نه می‌خواهند تماشاچی باشند و نه باید تماشاچی باشند. تنزل نقش مردم به موقعیت تماشاگری، هر چند یک تماشاگر مشتاق و مشوق، خطری است که می‌تواند کار انقلابیون را به شکست بکشاند و قانون تنازع بقاء و انتخاب اصلح یعنی این قانون را که هر که از نظر زور و

وسيله دفاع قوی‌تر است، برتر است بر میدان نوازعه نیروهای سیاسی در گیر در جامعه حاکم گرداند و در این صورت برنده آن کسی خواهد بود که قدرت آتش برتری دارد و نه آنکه لزوماً حق دارد.

امروز آن گروه هائی که این نوع عملیات را نه به‌عنوان جزئی از یک برنامه کلی و متناسب با نقش فرعی و کمکی آن بلکه به‌عنوان یک برنامه اساسی و مرحله کاملی از مبارزه در دستور کار قرار می‌دهند، به کلیه عواملی که انقلابیون را به‌سرعت عمل و تعیین تکلیف فرا می‌خواند توجه ندارند و بعلاوه به نیروی خود کم بها و به نیروی دشمن پر بها می‌دهند و وقت را به زیان جبهه انقلاب تلف می‌گردانند؛ زیرا اولاً این شرایط مساعدی که برای اوج گیری انقلاب و خیزش مردم وجود دارد همیشگی نیست. هم اکنون ما متوجه می‌شویم که چگونه انبوه مردم صرفاً به تماشاچی و ناظر صحنه درگیری میان انقلابیون و حکومت تبدیل شده‌اند و چگونه حوصله‌ها از حرکت بطئی و شل کاری‌های شخصیت‌ها و نیروهایی که خلق منتظر قاطعیت و اقدام فوری و کوبنده از جانب آن‌ها بود سر می‌رود؛ و بعلاوه چگونه تعداد روز افزونی از نیروی انقلابی فعال مردم، یعنی قشر پیشرو کارگران، جوانان پر شور همه شهرها، بخش متعهد و وفادار به انقلاب ارتش و اجزاء انقلابی گروه‌های سیاسی گوناگون که همگی عوامل محرکه یک توفان انقلابی عظیمی را در کشور می‌توانستند و می‌توانند تشکیل دهند، به خاطر نبود یک برنامه جنگی قاطع و به‌موقع از جانب شخصیت‌ها و نیروهایی که چشم آن‌ها متوجهشان بود، به ارزانی تلف می‌شوند و تعداد بسیاری هم تلف شده است؛ زیرا دشمن بیکار ننشسته و برای حفظ حاکمیت خود حتی اگر ما معتقد باشیم که این حاکمیت بهر حال دوام چندانی نخواهد کرد تا آنجا که بتواند خواهد گرفت و خواهد کشت و می‌گیرد و می‌کشد و کاری هم به این ندارد که ما با او در حال مبارزه باشیم و یا در خانه خودمان نشسته باشیم و طبعاً بلا تکلیف ماندن این نیروی انقلابی فعال و حاضر به عمل جامعه و یا مشغول بودن آن به مبارزاتی که هنوز به معنای نبرد قطعی نیست تنها بسود اوست و دست او را در قلع و قمع و سرکوب توده‌ای که به قلع و قمع متقابل و سرکوب متقابل برنخاسته است باز می‌گذارد. در این ارتباط نتیجه فلاکت‌بار سیاست‌های انفعالی و شل کاری‌ها و ائتلاف وقت‌های رهبران جنبش در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و برخی کودتاهای دیگر دنیا پیش روی ماست. البته شک نیست که این حکومت جهانی چندان بی‌پایه و پشتوانه است و با چنان انبوهی از گرفتاری‌ها و تضادهای اقتصادی و سیاسی روبرو است که نمی‌تواند برای مدت قابل توجهی خود را سرپا نگه دارد و مانند حکومت‌های کودتا در ایران محمدرضا شاهی و شیلی و اندونزی و مانند آن‌ها به تثبیت

خویش موفق گردد. ولی این امکان هست که با وقت تلف کردن‌ها و مرحله کاری‌های انقلابیون و ضعف رهبری جنبش، اوضاع بزبان انقلاب هم تکامل یابد و با غلبه خستگی انتظار و انفعال بر مردم و توسعه بلا تکلیفی و سر در گمی در میان اجزاء پیشرو و فعال توده‌ها و همچنین زیر تیغ رفتن ارزان تعداد زیادی از انقلابیون و گروه‌های مبارز میدان برای بازیگری دار و دسته‌های ارتجاعی دیگر، رضاخان‌های جدید یعنی بازیگری ارتش و مآل اندیشی‌های ابر قدرت‌ها در تحت شرایط بحرانی و به هم پاشیدگی اقتصادی و سیاسی کشور گشوده گردد و بدین‌سان ابتکار عمل از دست نسل انقلابی امروز ربوده شود.

ثانیاً از بررسی توان و امکانات نیروهایی مانند بنی صدر و سازمان مجاهدین یعنی آن‌هایی که فعلاً و عملاً انجام این نوع عملیات ایذائی را برنامه خود و مرحله‌ای در مبارزه خود با حکومت قرار داده‌اند بر می‌آید که قطعاً آن‌ها به نیروی خود چه از لحاظ امکانات بسیج نظامی و چه از لحاظ پشتوانه توده‌ای کم بها و به نیروی دشمن چه از لحاظ قوه نظامی‌اش و چه از لحاظ پایگاه اجتماعی‌اش پر بها می‌دهند. گویی هنگامی که می‌گویند حکومت پوشالی است و مردم از وضع به تنگ آمده و در حالی انفجاری بسر می‌برند و چه و چه، خود باور ندارند، وگرنه اگر چنین است دلیلی ندارد که به ایذاء مشغول باشند و به تعیین تکلیف نپردازند و یا چنین وزنی را که امروز به مصاحبه‌ها و موضع گیری‌های بین‌المللی خویش می‌دهند به این کارها بدهند. بدیده ما همه این‌ها از این کم بها دادن و از آن پر بها دادن و در آخرین تحلیل از ندیدن آمادگی و توان مردم و روشن گویی‌ام از کم اعتمادی (اگر نه بی‌اعتمادی) به مردمی برمی‌خیزد که با انقلابی دنیا را تکان دادند و امید بسیار است باز هم به جلوداری ستارخان‌ها و کوچک خان‌های زمان خود تکان دهند و این لجن‌های متعفن پاشیده بر انقلاب ۵۷ را از ساحت کشور پاک گردانند.

برنامه پرولتاریایی در کشور ما امروز تنها یک برنامه جنگی می‌تواند باشد و برنامه جنگی پرولتاریا قیام مسلحانه است. لیکن این برنامه با پیش‌قراولی و ابتکار جناح متشکل وابسته به این طبقه می‌تواند و باید به مرحله اجرا در آید. ای کمونیست‌ها و گروه‌هایی که به استناد اعتقادات کمونیستی خویش مدعی پیشرو بودن و پیش‌قراول بودن هستید، هم اکنون زمان نشان دادن پیشرو بودن و پیش‌قراول بودن است. بزرگترین اشتباه در اوضاع خطیر کنونی این است که گروه‌هایی که جنبش کمونیستی ما را تشکیل می‌دهند هنوز کاری نکرده، شکستی نخورده، پای انجام تکلیف تاریخی و بزرگی که شرایط و تاریخ در برابر آن‌ها نهاده است نرفته، در خود فرو روند، به بررسی و واریسی خود بپردازند - که اسفا شنیده شده است که برخی به این کارها مشغول‌اند - و یا آنکه هیبت توخالی دشمن آن‌ها را

بگیرد و عقب ماندگی خویش را به حساب نا آمادگی توده‌ها بگذارند – که باز اسفا برخی دیگر ظاهراً چنین می‌اندیشند – و یا بالاخره به نقش عظیمی که در صورت قاطعیت و انسجام و تصمیم در این اوضاع و احوال می‌توانند ایفاء کنند پی نبرند و منتظر دیگرانی باشند که مدعی پیشروی و پیش‌قراولی نسبت به آن‌ها بوده‌اند.

بدانید که در انقلاب مشروطه ایران بهنگام کودتای خائنانه محمد علی شاهی این چپ‌ترین جناح بود که سر به طغیان برداشت و پرچم نجات انقلاب و کشور را به دست گرفت. در انقلاب جمهوری خواهانه چین هم بهنگام کودتای خائنانه چیان کایچک باز این چپ‌ترین جناح یعنی کمونیست‌های چین بودند که قیام کردند و راه پیشروی انقلاب و نجات مردم چین را گشودند. در همه انقلابات و جنبش‌های ملی بهنگام بروز کودتاهای ارتجاع، کم و بیش این جناح چپ است که تکان می‌خورد و باید بخورد. امروز هم انقلاب ایران با کودتای خائنانه خمینی و دار و دسته ننگین او روبرو شده است و ای آن‌هایی که خود را جناح چپ این انقلاب به حساب می‌آورید باید به خودتان تکان بدهید و بپاخیزید!

آیا هیچ‌گاه نیرویی کوچک می‌تواند وظیفه‌ای بزرگ بر دوش بگیرد؟

سیامک زعیم

به نقل از حقیقت، ارگان اتحادیه کمونیست‌های ایران - شماره ۱۴۱، ۸ مهر ۱۳۶۰

این حقیقت بدیهی است که یک انبار عظیمی از باروت و مواد قابل احتراق با هر شیئی مشتعل کننده‌ای که به سوییچ پرتاب شود، چه بزرگ و چه کوچک و چه حتی با اصابت دقیق یک گلوله می‌تواند به انفجار و حریق کشیده شود. یک جنگل خشک و گرما زده‌ای را چه با افکندن خرمن عظیمی از آتش در آن چه با زدن مشعل شعله‌وری به گوشه‌ای از آن و چه حتی با چیله کبریتی می‌توان آتش زده به عبارت دیگر انبار باروت هر چقدر حجیم و جنگلی باشد از درخت و گیاه، هر چقدر انبوه و عظیم هر آینه اگر رطوبت نداشته و واقعاً خشک باشند، با اصابت شیئی آتش زائی کوچک و تولید شعله حقیقی هم می‌تواند آتش گیرند و در هم کوبیده شوند. تنها تفاوت این است که با قوه عظیم در آن واحد می‌توان حریق عظیمی را ایجاد کرد و انبار و جنگل فرض شده را در ظرف مدت کم و بیش کوتاهی فرو کوبید، حال آنکه با قوه حقیر تنها می‌توان شعله‌ای پدید آورد و به تدریج و طی مدت بلندتری به حریق عمومی و فرو کوبیده شدن تمامی انبار یا جنگل اشاره شده نائل گردید. ولی در هر در حال نتیجه یکی است، منتهی در مورد اول ما کم و بیش به‌طور ناگهانی با یک احتراق و انفجار عمومی روبرو هستیم و حال آنکه در مورد دوم ما با رشد زنجیروار و سرایت نوبتی شعله‌ای که در یک نقطه افروخته شده است به نقطه‌ای دیگر یعنی با سیر تدریجی ولی تصاعدی شعله‌ای کوچک به حریقی بزرگ روبرو می‌باشیم.

در شرایط مساعد و قابل انفجار سیاسی در یک جامعه هم وضع همین‌طور است و به هیچ‌رو کوچکی و بزرگی یک نیروی انقلابی نمی‌تواند در تصمیم و عزم آن نیروی انقلابی برای تولید حریق انقلاب در آن شرایط نقشی تعیین کننده ایفا کند و این بدین معناست که هنگامی که شرایط عینی و ذهنی جامعه برای قیام آماده است، این وظیفه‌ای است در برابر

همه قوای مترقی و پیشرو در آن جامعه صرف‌نظر از کوچکی و بزرگی و قوت و ضعف آن‌ها، ولی بسته به بزرگی و کوچکی و قوت و ضعف نسبی نیروهای قیام‌گر، با نیرویی که به درک این شرایط و وظیفه ناشی از آن رسیده است، شکل و طریق ممکن برای گسترش و سراسری شدن قیام تغییر می‌کند و سیاست‌های متفاوتی اتخاذ می‌گردد؛ به عبارت دیگر برخلاف پاره‌ای تصورات جزمی در جنبش ما با یک نیروی کوچک و مصمم و به‌شرط اتخاذ سیاست و تاکتیک مناسب در تحت یک شرایط مساعد و قابل انفجار سیاسی می‌توان ناقوس یک قیام همگانی و ملی را به صدا درآورد، منتها به‌صورت ایجاد شعله‌ای که به حریق تکامل پیدا می‌کند.

قیام مسلحانه ستارخان سردار ملی ایران در زمان انقلاب مشروطه نیز از همین نوع بود و کاملاً ثابت کرد که در تحت یک شرایط مساعد و قابل انفجار سیاسی (که بر اثر کودتای قاجار به وجود آمده بود) حتی شعله افروزی نیروی قلیل مصمم و کاردانی در گوشه‌ای از کشور (آن‌هم گوشه‌ای از شهری) هم می‌تواند پس از چندی به حریقی عظیم تکامل پیدا کند و حکومت کودتا را در هم فرو کوبد.

این مطالب را از این لحاظ در اینجا طرح کردیم که هم‌زمان ما یعنی کمونیست‌های کشور ما که طبعاً هنوز نیروی کوچکی را در جنبش سیاسی تشکیل می‌دهند، در رودروئی با شرایط انفجار آمیز و جانبازی طلب کنونی کشور که وظیفه قیام را در دستور کار قرار می‌دهد، خود را نوازند و تصور نکنند که کوچکی و قلت فعلی ما می‌تواند بار چنین وظیفه‌ای را از دوش ما بردارد. یا آنکه گویا به علت کوچکی و ضعف نسبی ما انجام چنین وظیفه‌ای ناممکن است. برعکس بسیار هم ممکن و در حد توانائی همه ماست.

فقط تشخیص وظیفه، تصمیم و تفکری سلیم و خلاق لازم است.

بدانید ای رفقا که در جریان زدوخوردهای تاریخی و تکامل مبارزه طبقات و ملت‌ها لحظاتی پیش می‌آید که غیرت، همت، سرعت عمل، تصمیم و عزم جازم در تعیین سرنوشت نیروهایی که جنبش انقلابی و ترقی‌خواهانه یک کشور را نمایندگی می‌کند، در تعیین شکست یا موفقیت فوری یا مرحله‌ای جنبش در آن کشور، نقشی عظیم ایفا می‌کند؛ به عبارت دیگر نحوه برخورد و رفتار عوامل ذهنی محیط یعنی دسته‌ها و سازمان‌ها و رهبران آن‌ها در این لحظات تعیین کننده می‌شود. این حکم درباره همه نیروها، کوچک و بزرگ، از جمله ما کمونیست‌ها صادق است. در چنین زمان‌هایی گاه می‌شود که جنبشی عظیم و تشکیلات‌های وسیع و پرنفوذی به دلیل تذبذب و شل کاری و عدم اعتماد بنفس و یا برعکس غرور بیجا و در نتیجه سهل انگاری رهبرانشان ناگهان از هم می‌پاشند و به

تکه‌های خرد و پراکنده‌ای تبدیل می‌شوند و حال آنکه برعکس گروه‌های کوچک و نو پائی به دلیل درک صحیح و به‌موقع، وظیفه شناسی و غیرتمندی‌شان ناگهان به نیرویی منسجم و عظیم و عاملی قطعی در تکامل آتی مبارزه تبدیل می‌گردند.

بعلاوه کمونیست‌ها به‌عنوان وجدان بیدار طبقه پیشرو باید در پیشاپیش جنبش آزادی در کشور ما حرکت کنند و نه در دنباله آن و یا در انتظار حرکت دیگران، ولی پیشرو بودن در عمل است که می‌تواند و باید ثابت شود. به همین دلیل یک کمونیست قبل از آنکه درباره توانائی و آمادگی مادی خویش ببیند باید درباره وظیفه و نقش خویش اندیشه کند و پیشتازی خویش را مدلل سازد. برای مثال از کمونیست‌های آلبانی در شرایط اشغال فاشیستی کشورشان الهام بگیرند که بنا به گفته خودشان با کمترین درجه آمادگی نداشتن کادر و ضعف‌های متعدد و حتی فقدان پایگاهی قابل توجه پرچم جنگ انقلابی خلق آلبانی را یک‌تنه برافراختند، خود پیشاپیش همه به جنگ اشغالگران شتافتند و در جریان آن یک به یک بر همه کمبودها و ضعف‌های خویش نیز غلبه کردند.

ما در شماره‌های پیشین نشریه درباره اوضاع کنونی کشور و وظیفه عاجل و غیرقابل صرف‌نظری که این اوضاع در پیش پای انقلابیون کشور ما قرار می‌دهد حرف‌هایمان را زده و نوشته‌ایم.

امروز همه نیروهای انقلابی و متعهد کشور موظف‌اند به خیانت‌کاران ردلی که این‌گونه شمشیر به روی ملت ایران کشیده و کشور را به این وضع نکبت بار و ظلمانی کشانده‌اند اعلام جنگ کنند و منظور ما از اعلام جنگ هم خود جنگ است. دو سال و چند ماه کشاکش توده‌های مردم و نیروهای مترقی جامعه با جریان ارتجاعی، فاسد و خیانت پیشه‌ای که در پی انقلاب بهمن ۵۷ به تجدید بساط استبداد قرون وسطایی جدید و تسلیم در برابر ابرقدرت‌ها به اتکای مکر و فریب مذهبی مشغول شد، سرانجام به لحظه تعیین تکلیف رسید. با کودتای ناجوانمردانه و خائنانه خمینی و آخوندما‌بهای خون‌خوار طرفدار او به دوره همزیستی پر کشاکش و ناپایدار نیروهای ماهیتاً متخاصم ترقی‌خواه و ارتجاع قدرت گرفته مذهبی پایان داده شد. از این پس مردم ایران تنها با قهر و خونریزی می‌توانند راه وصول به هدف‌های انقلابی را که امروز لگدمال مشت‌ی ملای متقلب و خائن شده است هموار کنند و کشور خود را از این وضع پر آشوب، ناامن و بحرانی نجات دهند؛ به عبارت دیگر قیام مسلحانه تنها راه مقابله با کودتا و عاجل‌ترین وظیفه عملی و سازمانی نیروهای انقلابی و ملی کشور ما در لحظه حاضر است. این وظیفه در وهله نخست بر دوش پیشتاز جنبش آزادی ایران یعنی کمونیست‌های ایران می‌باشد.

پیام اتحادیه کمونیست‌های ایران خطاب به همه کمونیست‌های ایران

سیامک زعیم

به نقل از حقیقت، ارگان اتحادیه کمونیست‌های ایران شماره ۱۵۶، ۲۹ اسفند ۱۳۶۰

رفقا، اعضا و هواداران جریان‌های کمونیستی ایران!
همان‌طور که ما بارها تأکید کرده‌ایم، با کودتای خائنه خمینی و دار و دسته‌اش شرایط مبارزه طبقاتی و ملی در کشور ما کیفیتاً تغییر یافت. مردم ایران با حاکمیت مطلق دارو دسته مرتجع و مزدور صفتی روبرو شدند که با تمام قدرت برای سرکوب عوامل محرکه انقلاب ۵۷ و دستاوردهای سیاسی، اجتماعی و ملی آن وارد عمل گردید. استبداد سیاه توأم با سیاست تسلیم و خیانت ملی در مناسبات حکومت کودتا با ابرقدرت‌ها موقتاً بر کشور ما چیره گشت. طبعاً در این شرایط وظیفه مسلم کلیه نیروهای وفادار به اهداف مترقیانه انقلاب ۱۳۵۷ ایران بود که در برابر تهاجم خونین و مسلحانه ارتجاع به مقاومتی خونین و مسلحانه دست زنند و با تمام قدرت در برابر سرکوب انقلاب و سیر قهقرائی کشور بایستند.
بر این پایه، امروز ما کمونیست‌های ایران به‌عنوان وجدان بیدار انقلابی‌ترین طبقه جامعه و مدافعان پیگیر آزادی با وظیفه عاجل و خطیری روبرو هستیم که همانا قیام مسلحانه برای نجات انقلاب و کشور می‌باشد. تبدیل جنگ خیانت‌کاران حاکم علیه مردم، به جنگ مردم علیه خیانت‌کاران حاکم - این است فوری‌ترین تکلیف انقلابی روز! بررسی اوضاع و احوال اقتصادی و سیاسی جامعه، وضع سیاسی و اجتماعی حکومت کودتا و موقعیت عینی و ذهنی مردم ما تماماً امکان به راه افتادن موفقانه چنین جنگی را در لحظه حاضر و سرنگونی قهرآمیز ارتجاع ضد ملی حاکم را ثابت می‌کند؛ زیرا امروز خمینی و دارو دسته مزدورش بیش از هر زمان با بحران فزاینده اقتصادی و سیاسی شدیدی روبرو بوده و در انفراد سیاسی کاملاً عیانی قرار گرفته‌اند و همچنین دارای قدرت نظامی یکپارچه و قابل اتکائی هم نیستند، حال آنکه توده‌های مردم با بی‌صبری و انتظار کاملاً محسوس و قابل رویتی از هر حرکت مسلحانه واقعاً ترقی‌خواهانه و متکی به خودشان که بر علیه این

حکومت صورت گیرد و هدف فوری خویش را سرنگونی این حکومت قرار دهد، پشتیبانی می‌کنند و برای پیوستن بدان و گسترش و به پیروزی رساندن آن آماده‌اند.

تجربه دو ماهه قیام مسلحانه سربداران در جنگل‌های شمال که به دست سازمان ما یعنی اتحادیه کمونیست‌های ایران سازمان یافته است درستی این ارزیابی را نشان داده است.

حکومت خمینی با کیفیت نازل و ناتوانی‌هایی که در بسیج و به‌کارگیری نیروهایش علیه ما نشان داد جداً بحران زندگی خویش را در عمل عیان ساخت. شکست مفتضحانه برنامه محاصره و سرکوب ۲۲ آبان ماه دشمن و طرز عمل رسوا و ضربه پذیرش در جریان دو درگیری ۱۸ و ۲۰ آذر و دوم دی ماه پویشالی بودن این حکومت و نیروهای جنگی‌اش و همچنین ناستواری وحدت و هماهنگی درون این نیروها را ثابت کرد. بعلاوه پشتیبانی شگفت آور معنوی و بعضاً مادی مردم آمل و بابل و پیرامونی‌های آن‌ها و حتی عقب ماندترین نواحی جنگلی از قیام ما و برنامه جنگی ما در همین فاصله کوتاه ما را مطمئن ساخت که قیام مسلحانه درخواست روز توده‌های مردم ماست و توده‌ها با شور و شوق حمایت خویش را اعلام می‌کنند. مردم این نواحی در برخورد به نبرد مسلحانه ما در گفتگوها و رفتارهای خویش نشان داده‌اند که بی‌صبرانه در انتظار گسترش این نبرد به شهرها و روستاهای خویش و ایجاد امکانات ایفای نقش و همچنین شرکت مستقیمشان در این نبرد هستند. نبرد مسلحانه سربداران در هر نقطه که آوای جنگی ما به گوش مردم رسیده با استقبال روبرو شده است - به یک نقاله امید واقعی تبدیل شده است! این است که ما مطمئنیم به پیروزی و مطمئنیم هم از نظر تئوری و هم از نظر تجربه عملی کوتاهمان!

ای رفیقان کمونیست و ای پویندگان راه طبقه کارگر! امروز قیام سربداران یک واقعیت عینی و یک جبهه واقعی انقلابی در برابر حکومت سفاک کودتاست. راه سربداران یعنی راه قیام مسلحانه، راه اقدامات مسلحانه پراکنده و ترور فردی نیست که توده‌ها را در نقش تماشاچی رها کرده و سرانجام به سرخوردگی بکشاند. این شعله ایست که به‌زودی دنیا خواهد دید که خرمن خشم توده‌های ملت ما را گر خواهد داد و این مظهر سفاکیت و جهالت را به محاصره خلق خواهد افکند. این راه نجات انقلاب و کشور ماست؛ اما همچنین این یک دستاورد بزرگ جنبش کمونیستی ماست: چه این کمونیست‌ها هستند که پرچم این راه پیروزمند را برافراشته‌اند و این خون آن‌هاست که هم اکنون این راه را برای حرکت همه انقلابیون و آزادیخواهان میهن ما هموار می‌کند و شستشو می‌دهد.

امروز ما کمونیست‌ها باید بپاخاسته و دلیرانه پرچم نبرد با دشمنان مردم را در یکی از خطرناک‌ترین لحظات تاریخ کشورمان بدوش گیریم و بدوش می‌گیریم. اتحادیه کمونیست‌های

ایران وظیفه خود دید که این پرچم را بدوش گیرد و بدوش گرفت، ولی هشدار که مشی‌های انحرافی و خودپرستی‌های موجود در جنبش ما مانع از انجام این تکلیف تاریخی توسط همه ما گردد! اکنون به تحقیق روشن است که هر جریانی در جنبش ما که در حال حاضر راهی جز از قیام مسلحانه برگزیند قطعاً در برابر واقعیت ستبر موجود که همه چیز را تابع تفنگ گردانیده، خواهد پاشید و بقا نخواهد یافت. آن رهبرانی که در شرایط تاریخی موجود پیروان خویش را به صبر و انتظار و یا فعالیت‌های عادی روزمره‌ای که مرکز ثقل آن‌ها را نبرد مسلح تشکیل نمی‌دهد، دعوت می‌کنند راه انفعال و نابودی سیاسی خویش را هموار می‌کنند و همچنین بره وار هواداران خویش را به زیر تیغ دشمن می‌کشانند. آن‌ها فردا بی‌شک مورد لعن تاریخ و بازماندگان حرکت خویش قرار خواهند گرفت.

پس بیایید رفقا، ای همه انقلابیون طبقه کارگر و کمونیست‌های کشور ما، متحدانه این پرچم نجات بخش و پیروزمند را که هم اکنون در صفحات شمالی کشور برافراخته شده محکم به دست گیریم و محکم در اهتزاز نگهداریم و با اتحاد و یکی کردن صفوف پراکنده خویش در زیر آن گسترش و پیروزی این قیام پویا را تضمین کنیم. بیایید تا با فشردن دست‌های یکدیگر در جریان حادثه‌ترین نبرد امروز کشورمان به پیشروان واقعی توده‌ها تبدیل شده و با اتکا به آموزش‌های رهائی‌بخش جهان بینی علمی و انقلابیون راه واقعی نجات مردم و پیروزی انقلاب در کشورمان را نشان دهیم و همه مردم را در زیر رهبری طبقه کارگر متحد گردانیم.

پیروز باد قیام مسلحانه سربداران!

سرنگون باد حکومت خون‌خوار و خیانت‌کار خمینی!

مرگ بر ابرقدرت‌های سفاک غرب و شرق - آمریکا و روس!

برقرار باد یک نظام جمهوری واقعاً ملی و مردمی!

به قیام مسلحانه سربداران بپیونددید و همه نیرو و توان خویش را در خدمت گسترش و

پیروزی آن قرار دهید!

اتحادیه کمونیست‌های ایران - ۸ دی‌ماه ۱۳۶۰

انتشارات حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)